

# گلستان

## واژه‌های انگلیسی

ارائه‌ی تمامی واژه‌های لازم برای یادگیری زبان انگلیسی

بر اساس کتاب «۴۰۰۰ واژه‌ی ضروری انگلیسی»

ارائه‌ی چندین ترجمه‌ی فارسی برای هر واژه، جهت روشن‌سازی معنای آن

مناسب برای همه سنین

مناسب برای همه‌ی زبان‌آموزان - در هر سطحی از دانش زبان انگلیسی

مناسب برای امتحانات مدارس و دانشگاه‌ها (همه‌ی مقاطع تحصیلی)

ترکیب رنگ مناسب، فونت مناسب و قالب‌بندی زیبا و منظم کتاب

قابل استفاده با موبایل، تبلت، رایانه (فرمت PDF)

معین فروردین

## به نام خداوندگار زبان آموزان و زبان آموزان

پدیدآورنده:

- معین فروردین

ناشر:

- ابر و باد و مه و خورشید و فلک

تاریخ انتشار:

- زمستان ۹۴

نوبت چاپ:

- با احترام به طبیعت، چاپ نمی‌شود. فقط نسخه‌ی الکترونیکی موجود است.

قیمت:

- ۱۰۰۰ تومان

وبسایت:

- EnglishVajeh.ir

گلهستان واژه‌های انگلیسی ۳

مقدمه را نوشتیم تا به صورت مختصر از محتوای این کتاب مطلع باشید. در این جلد علاوه بر مقدمه اصلی، یک پیش مقدمه نیز داریم.

### پیش مقدمه: از شما تشکر می‌کنیم.

بازدید چندین هزار نفری شما در سایت‌های مختلف از صفحات معرفی کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی» ستودنی است؛ که این علاقه و اشتیاق شما به یادگیری زبان انگلیسی باعث خشنودی ما است.

همچنین از «اعتماد» شما تشکر می‌کنیم. به خاطر لطف افرادی که هزینه‌ی کتاب را -باوجود اینکه اجباری در کار نبود- پرداخت کردند. این اخلاق و رفتار مسلماً از «فرهنگ اصیل ایرانی» نشأت می‌گیرد و برازنده‌ی ایران و ایرانی است. به همین سبب، تصمیم گرفتیم سایر جلد‌های مجموعه‌ی «گلستان واژه‌های انگلیسی» را به آن افراد هدیه بدهیم. همچنین، هفت نفر اولی که هزینه‌ی یک جلد را پرداخت کنند، سایر جلد‌ها را از ما هدیه می‌گیرند و لازم نیست هزینه‌ی آن‌ها را بپردازند.

از همه سایت‌هایی که با ذکر منبع و بدون ذکر منبع، اقدام به انتشار این کتاب کرده‌اند، تشکر می‌کنیم. هرچند بهتر است منبع اصلی کتاب -سایت [EnglishVajeh.ir](http://EnglishVajeh.ir)- را در مطلب خود بیاورند.

اما از سایت(هایی) که اقدام به فروش کتاب و آن‌هم با چندین برابر قیمت اصلی می‌کنند آزرده‌خاطریم؛ نه به خاطر خودمان، بلکه به خاطر زبان‌آموزان گرامی. حتی اگر کسی اقدام به خرید از این سایت (ها) نکند، بی‌احترامی محض به همه‌ی ما خواهد بود.

از شما ممنونیم، اگر برای شما مقدور است به [صفحه‌ی معرفی این کتاب](http://EnglishVajeh.ir) در سایت [EnglishVajeh.ir](http://EnglishVajeh.ir) بیاید و نظر خود را در مورد این مجموعه بیان کنید. با این کار علاوه بر اینکه ما از نظرات شما برای ویرایش‌های جدید استفاده می‌کنیم، باعث می‌شود سایر افراد منبع اصلی این مجموعه -سایت [EnglishVajeh.ir](http://EnglishVajeh.ir)- را از سایر سایت‌ها تشخیص دهند.

**مقدمه اصلی:** معمولاً مشکل خیلی از افراد در زمینه‌ی یادگیری، کم‌هوشی و نادانی نیست. خیلی از افراد به این دلیل شروع به کاری نمی‌کنند که نمی‌دانند از کجا شروع کنند و نقطه‌ی شروع کجاست؟! یا اگر هم فهمیدند، منبع مناسبی را متناسب با خودشان نمی‌یابند.

یکی از این زمینه‌ها یادگیری زبان انگلیسی است؛ که در این عرصه تسلط بر واژگان زبان انگلیسی اهمیت والایی دارد. اهمیت تسلط بر واژگان زبان انگلیسی از آن جهت است که پایه‌ای برای تقویت چهار مهارت اصلی زبان انگلیسی است. (مهارت گفتاری (Speaking)، مهارت شنیداری (Listening)، مهارت نگارش (Writing) و مهارت خواندن (Reading)). این اهمیت ما را بر آن داشت که کتابی مناسب و متناسب با نیاز زبان‌آموزان در زمینه‌ی واژگان زبان انگلیسی گردآوری کنیم. مبنای کار خود را واژگان کتاب «4000 essential english word» قرار نهادیم و در مرحله‌ی اول همه‌ی ۴۰۰۰ واژه‌ی این کتاب را ترجمه کردیم. برای هر واژه چندین ترجمه آوردیم تا معنی واژه‌ی موردنظر به‌خوبی درک و فهمیده شود. اکثر این ترجمه‌ها با دقت بسیاری از دیکشنری معروف و معتبر «آریان‌پور» و بعضاً از دیکشنری‌های آنلاین و کامپیوتری انتخاب شده‌اند. در انتخاب واژه‌های این کتاب، کاربردی بودن آن‌ها موردتوجه قرار گرفته است و ما نیز ترجمه‌ها را بر همان اساس کاربردی و ضروری بودن انتخاب نموده‌ایم.

امید است ترجمه واژگان کتاب «4000 essential english word» - که برای اولین بار به صورت کتاب در اختیار فارسی‌زبانان قرار گرفته است - مورد توجه عزیزان قرار بگیرد.

سومین جلد کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی»، ترجمه‌ی ۶۰۰ واژه‌ی سوم کتاب «4000 essential english word» را در بردارد.

## به جلد‌های بعدی کتاب نیاز دارید؟

شما سه جلد از کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی» را از طریق سایت [EnglishVajeh.ir](http://EnglishVajeh.ir) یا از طریق سایت‌های دانلود کتاب دریافت نموده‌اید. از این به بعد سایر جلد‌های کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی» را از دو طریق می‌توانید دریافت کنید:

۱- با مراجعه به سایت [EnglishVajeh.ir](http://EnglishVajeh.ir) و وارد کردن ایمیل خود.

۲- از طریق عضویت در [کانال تلگرام ما: telegram.me/EnglishVajeh\\_ir](https://t.me/EnglishVajeh_ir) (کلیک کنید) یا آی‌دی [@EnglishVajeh\\_ir](https://t.me/EnglishVajeh_ir)

ما نیز مانند شما علاقه‌ای به هرزنامه نداریم، چه در کانال تلگرام و چه در خبرنامه‌ی ایمیلی. پس با خیال آسوده نسبت به دریافت کتاب اقدام نمایید. هدف از این کار شناسایی مخاطبان و خوانندگان واقعی کتاب از سایر دانلود کنندگان است. درواقع علاقه‌مندیم حس خوب شما همچنان پایدار باقی بماند.

## نحوه‌ی خرید این کتاب

همان‌طور که گفتیم شما محدودیتی برای دانلود این کتاب ندارید؛ یعنی شما به راحتی می‌توانید با مراجعه به [سایت ما](http://EnglishVajeh.ir) این مجموعه‌ی ترجمه‌شده را بدون محدودیت دانلود کنید. یعنی اینکه ما برای هر جلد، قیمت ۱۰۰۰ تومان را تعیین کرده‌ایم و امکان خرید آسان از دو طریق ۱- خرید موبایلی (شماره‌گیری کد: [۳۶۱۲۵۶#۳۶۱۱۱\\*۷۲۰\\*](https://api.whatsapp.com/send?phone=98939425636111)) ۲- [خرید اینترنتی](http://EnglishVajeh.ir/pay) ([EnglishVajeh.ir/pay](http://EnglishVajeh.ir/pay)) (کلیک کنید) وجود دارد، اما **نظارت و کنترل بر خرید یا عدم خرید شما وجود ندارد** و این تصمیم کاملاً به اختیار شما خواهد بود.

سخن خود ما در مورد پرداخت هزینه‌ی آثار دیگران این است که:

اگر محصولی برای ما ارزش دارد و از آن استفاده می‌کنیم، قیمت آن را می‌پردازیم، در غیر این صورت به آن نگاهی می‌اندازیم و از کنار آن می‌گذریم؛ مانند سایر کالاها و اجناسی که روزانه در خیابان‌ها و بازارچه‌ها می‌بینیم ولی به دلیل اینکه مورد نیاز و مورد استفاده‌ی ما نیستند، یا اینکه برای ما ارزشمند نیستند، بابت آن پولی نمی‌پردازیم.

پدر و مادرم

آنان که زبان محکم و عقل را به مامی آموزند.

## شما می‌توانید:

- این کتاب را برای خود چاپ کنید.
- این کتاب را برای دیگران بفرستید، به هر طریق، با هر چیزی.
- این کتاب را بر روی سایت خود قرار دهید. با ذکر منبع: EnglishVajeh.ir

## شما نمی‌توانید:

- این کتاب را بفروشید.
- محتوای این کتاب را تغییر دهید.

از شما سپاسگزاریم. از این جهت که توانایی‌های خود را در جهت مثبتِ فضیلت به کار می‌گیرید.

# Lessons:

Lesson 1.....	1
Lesson 2.....	4
Lesson 3.....	7
Lesson 4.....	10
Lesson 5.....	13
Lesson 6.....	16
Lesson 7.....	19
Lesson 8.....	22
Lesson 9.....	25
Lesson 10.....	28
Lesson 11.....	31
Lesson 12.....	34
Lesson 13.....	37
Lesson 14.....	40
Lesson 15.....	43
Lesson 16.....	46
Lesson 17.....	49
Lesson 18.....	52
Lesson 19.....	55
Lesson 20.....	58
Lesson 21.....	61
Lesson 22.....	64
Lesson 23.....	67
Lesson 24.....	70
Lesson 25.....	73
Lesson 26.....	76
Lesson 27.....	79
Lesson 28.....	82
Lesson 29.....	85
Lesson 30.....	88

## Volume 3:

# Lesson 1

### Arise

رخ دادن، ناشی شدن، به وجود آمدن، برآمدن

To arise is to happen

Difficulties arose with his computer because it was old.

### Benefactor

نیکوکار، آدم خیر، بانی خیر، بهمنش

A benefactor is a person who gives money to help someone

The student's benefactor gave him money to spend on his studies.

### Blacksmith

آهنگر، نعل ساز

A blacksmith is a person who makes things out of metal.

The blacksmith pounded the piece of metal until it was flat.

### Charitable

خیر، دستگیر (از فقیران)، خیرخواه – بخشنده، کریم

When someone is charitable, they help people who are in need

My sister was charitable enough to help me buy my first house.

### Chimney

دودکش، بخار کش

A chimney is a tall pipe used to carry smoke out of a building

The cat was on the roof sitting next to the chimney.

### Compensate

جبران کردن، خسارت دادن، غرامت دادن، پاداش دادن، عوض دادن

To compensate is to pay someone for the time they spent doing something.

Her boss compensated her for the extra work she did last week.



## Encounter

(اتفاقاً) برخوردن به – برخورد پیدا کردن با، مصاف دادن، رودررو شدن

If you encounter something, you meet or come close to it

I encountered a sea turtle while I was swimming.

## Exceed

(از حد چیزی) تجاوز کردن، پا فراتر گذاشتن، تخطی کردن، فراتر بودن، بیشتر بودن

To exceed is to be more than something.

Since I exceeded my limit, I decided to get rid of my credit cards.

## Forge

شکل دادن (به)، ساختن، از کار درآوردن

To forge is to make or produce, especially with difficulty.

Stacy and Heather forged their friendship when they were teenagers.

## Humble

فروتن، متواضع، افتاده، خاکی – ساده و بی‌ریا، کم مدعا، بی‌آلایش

People who are humble do not believe that they are better than other people.

Even though Bob is the smartest boy in his class, he is humble

## Iron

آهن

Iron is a strong metal that is used to make many objects.

The horse had shoes made of iron.

## Ladder

نردبان، پله

A ladder is an object that is used to climb up and down things.

He used a ladder to climb to the top of his tree house.

## Modest

کم‌ادعا، فروتن، متواضع، افتاده – محجوب، با آزر، باحیا

If people are modest, they do not think that they are too important.

Derek is very modest for someone who is so rich.

## Occupy

اِشغال کردن، تصرف کردن، به‌زور گرفتن – مشغول داشتن، سرگرم کردن

To occupy a place is to live, work, or be there.

Kevin and Alice occupied the chairs and had a long discussion.

## Penny

پنی، سنت، کوچک‌ترین واحد پول انگلیس و آمریکا

A penny is a coin worth one cent.

U.S. President Abraham Lincoln is on the penny.

## Preach

سخنرانی مذهبی کردن، موعظه کردن، وعظ کردن، پند دادن

To preach is to talk about and promote a religious idea.

Aaron often preached about living an honest life.

## Prosper

موفق شدن، کامیاب شدن، پیشرفت کردن، رونق داشتن، شکوفا شدن

To prosper is to be successful or make a lot of money.

Frank's new business finally prospered after many years of hard work.

## Province

استان، ایالت، ولایت

A province is a small area that is controlled by a country.

Canada is divided into several different provinces.

## Satisfaction

خوشنودی، خرسندی، رضامندی، رضایت

Satisfaction is a feeling you get when you do or receive something good.

Brad was filled with satisfaction when he saw what was for dinner.

## Sustain

نگه‌داشتن، حفظ کردن، ادامه دادن، پیگیری کردن

To sustain something is to keep it going.

Wind power is a clean way to sustain a city with energy

## Volume 3:

# Lesson 2

### Acquire

(با کوشش) به دست آوردن، فراگرفتن، آموختن، صاحب شدن، مالک شدن

To acquire something is to gain possession of it.

Tina acquired a strange package yesterday.

### Awkward

ناراحت کننده، ناخوشایند - ناجور، خجول و کمرو، خجل کننده

If something is awkward, it is embarrassing and uncomfortable.

After dropping his coffee cup, Robbie felt awkward.

### Caretaker

نگهدار، (در مورد افراد) قیم، سرپرست - متصدی موقت، کفیل

A caretaker is a person who takes care of very young, old, or sick people.

My grandmother's caretaker helps her get around the house.

### Deceive

فریب دادن، فریفتن، گول زدن، نیرنگ به کار بردن، تقلب کردن

To deceive someone is to make them believe something that is not true.

He tried to deceive his friends as they were playing a game.

### Discourage

دلسرد کردن، (روحیه را) تضعیف کردن، ناامید کردن، منصرف کردن، پشیمان کردن

To discourage someone is to make them feel less excited about something.

Mr. Perry discouraged the students from quitting school.

### Fake

ساختگی، نا اصیل، جعلی، مصنوعی، بدل، تقلبی، دروغی

If something is fake, it is made to look real in order to trick people.

The model was wearing fake eyelashes.

## Hatred

نفرت، تنفر، بیزاری - کین، کینه، خصومت، عداوت

Hatred is a strong feeling of not liking someone or something.

I have a hatred for the taste of medicine.

## Hut

کلبه، کوخ، آلونک، کپر

A hut is a house made of wood, grass, or mud that has only one or two rooms.

We all went into the hut to sleep.

## Inferior

(کالا و ... - از نظر مرغوبیت) بد، بنجل، نامرغوب - دون، زیردست

If something is inferior, it is not as good as something else.

Cars built a hundred years ago are inferior to ones built today.

## Lodge

کلبه، آلونک، کاشانه

A lodge is a house in the mountains, used by people who hunt or fish.

During our ski trip, we stayed at a lodge.

## Neglect

نادیده انگاشتن، کم توجهی کردن به، انجام ندادن (وظیفه و ...)، کوتاهی کردن

To neglect someone or something is to not take care of it properly.

William neglected his room, so it is a complete mess.

## Newcomer

تازه‌وارد، اخیرالورود، تازه‌رسیده (از راه)

A newcomer is a person who has recently arrived at a place or a group.

The students happily welcomed the newcomer to the school.

## Offense

سرپیچی (از قانون یا اصول اخلاقی)، تخلف، تقصیر، تخطی، گناه

An offense is behavior that is wrong or breaks a law.

Stealing a car is a very serious offense.

## Overlook

چشم‌پوشی کردن، نادیده گرفتن، اغماض کردن، پی نبردن، متوجه نشدن، ندیدن

To overlook something is to not notice it, or to not realize that it is important.  
Brenda overlooked the last step and had a bad fall.

## Repay

(پول) پس دادن، بازپرداخت کردن – جبران کردن، باز پس دادن – پاداش دادن

To repay is to pay back or to reward someone or something.  
She repaid her friend for all of his hard work with a small gift.

## Ridiculous

مسخره، خنده‌دار، مضحک – مسخره‌آمیز، استهزاآمیز – چرند، مزخرف

If something is ridiculous, it is silly or strange.  
Steve looked ridiculous with those huge blue sunglasses.

## Satisfactory

رضایت‌بخش، خرسندکننده، خشنود گر

If something is satisfactory, it is good enough.  
Mina often received satisfactory grades since she studied so hard.

## Shepherd

چوپان، شبان، گله‌چران

A shepherd is a person who protects and cares for sheep.  
The shepherd moved the sheep to another field.

## Venture

خطر کردن، ریسک کردن، به مخاطره انداختن، به خطر انداختن

To venture is to go to a place that may be dangerous.  
Even though it was dangerous, they ventured up the mountain.

## Wheat

(گیاه) گندم، دانه‌ی گندم

Wheat is a plant which makes grain. Wheat grain is used to make bread.  
The field of golden wheat was ready to be harvested.

# Lesson 3

## Alley

کوچه، پس کوچه، کوی، راه، معبر

An alley is a narrow road behind houses or buildings.  
The alley behind my house looks dirty.

## Ax

تبر، تیشه

An ax is a tool used to cut wood.  
She used an ax to cut some wood for the fire.

## Bunch

(در مورد برخی میوه‌ها و گل‌ها) خوشه، دسته

A bunch is a group of the same things.  
She was hungry, so she ate the entire bunch of grapes.

## Chore

کار سخت و ناخوشایند، کار پرمشقت، کار طاقت‌فرسا - کار روزمره

A chore is a job that you have to do but don't like.  
It's Nikki's chore to do the dishes every Tuesday and Wednesday night.

## Decent

درخور، شایسته، مناسب - خوب، معقولانه

When something is decent, it is OK or good enough.  
Eric did a decent job painting the fence.

## Disgrace

رسوایی، آبروریزی، روسیاهی، ننگ، بدنامی

Disgrace is a feeling of shame.  
He felt a sense of disgrace after failing his big exam.

## Elbow

(کالبدشناسی) آرنج، مرفق

The elbow is the middle part of a person's arm that lets you bend it.  
She pointed to her elbow to show me where she hurt herself.

## Grateful

سپاسگزار، مدیون محبت، ممنون، متشکر، قدرشناس، نمک‌شناس

When you are grateful for something, you are happy that it happened.  
The girls were grateful to have a chance to spend time with their grandfather.

## Irritate

آزردن، اذیت کردن، آزار دادن – خشمگین کردن، آتشی کردن، تحریک کردن

To irritate means to annoy someone.  
She was irritated when her brother told her that he had lost her

## Kid

دست انداختن، (دوستانه) سربه‌سر کسی گذاشتن، شوخی کردن با

To kid is to make a joke to make someone believe something which is not true.  
I am not really mad. I was kidding when I said I was angry

## Loose

شُل، گشاد، گل‌وگشاد، فراخ – لقی، جنبان – رها، آزاد، ول

When something is loose, it is not held in place well.  
The bolt was loose, so I tightened it with the wrench.

## Offend

رنجیدن، رنجاندن، دلخور کردن یا شدن، خشمگین کردن یا شدن

To offend someone means to make them angry or upset.  
They were both offended by what they had said to each other.

## Overnight

شبانه، در طی شب، تمام شب

When something happens overnight, it happens during the night.  
The campers stayed in the tent overnight.

**Persist** ایستادگی کردن، ثابت قدم داشتن، تسلیم نشدن، پشتکار داشتن، پافشاری کردن

To persist means to keep doing something even when it is hard.  
Even though the lesson was difficult, he persisted until he understood.

**Pine**

(درخت) کاج

A pine is a type of tree that is tall and thin.  
There were many beautiful pine trees in the forest.

**Scar**

جای زخم (که پس از التیام باقی می ماند)، جای سوختگی، خراشیدگی زخم

A scar is a mark on the skin after a wound heals.  
The monster had horrible scars on his cheek and forehead.

**Sensation**

احساس، حس، سوهش

A sensation is a feeling a person gets from their senses.  
Mom got a painful sensation in her head from the loud noise.

**Sled**

سورتمه (از sledge کوچک تر است)

A sled is a small vehicle that you use on snow.  
Marvin likes to ride his sled down the hill in winter.

**Tease**

دست انداختن، پاپی کسی شدن، مسخره کردن، سربه سر کسی گذاشتن

To tease someone means to laugh at or make fun of them.  
Jake teased Charlie because he was the new student.

**Valentine**

معشوقه، معشوق، محبوبه، محبوب، دلبر

A valentine is someone you love or admire with great affection.  
Harry wanted Molly to be his valentine.



## Volume 3:

# Lesson 4

### Bloom

شکفتن، غنچه کردن، گل دادن، شکوفیدن

When a plant blooms, it makes flowers.

Roses look so pretty when they bloom.

### Compact

فشرده، هم فشرده، متراکم - جمع و جور، نقلی، کم حجم

If something is compact, it is smaller than normal.

A laptop computer is much more compact than a desktop model.

### Curl

(هر چیز حلقوی یا حلزون مانند) مارپیچ، حلقه، چنبره، پیچه

A curl is a small piece of something with a round shape.

The colorful ribbons were bent into curls.

### Decay

(کم کم) خراب کردن یا شدن، فاسد کردن یا شدن، پوسیدن، گندیدن

To decay is to be destroyed naturally.

The old wooden house was slowly decaying.

### Dessert

دسر، دندان مز

Dessert is a sweet food that you eat after a meal.

Kayla wants ice cream for dessert.

### Dip

پایین بردن و به تندی بالا بردن، غوطه دادن - (ناگهان) فرو رفتن

To dip something is to put part of it into a liquid for a short time.

Laurel dipped her strawberry into the chocolate.

## Distant

دور، دوردست، بعید، فاصله‌دار

If something is distant, it is far away.  
Michael could barely see the distant island.

## Eclipse

(گرفتگی ماه یا خورشید) خسوف، کسوف، مه گرفت

An eclipse is an occasion when the moon moves in front of the sun.  
A complete eclipse of the sun is a very rare occurrence.

## Fairy

پَری – پریسا، وابسته به پریان، پری مانند

A fairy is a small, magic creature with wings.  
There are usually fairies in fantasy stories.

## Grace

وقار، متانت، موزون بودن، زیبایی، دلربایی، نزاکت، نجابت

Grace is a quality of moving in a smooth, relaxed and attractive way.  
The ballerina danced with grace.

## Leisure

وقت آزاد، وقت فراغت، زمان آسودگی، وقت آسایش

Leisure is time when you do not have to do work.  
Eve likes to listen to music in her leisure time.

## Mankind

آدمیزاد، انسان، نوع بشر، بنی آدم

Mankind is all of the world's people.  
All of mankind has to work to make this a better world.

## Passion

اشتیاق و علاقه شدید، احساسات تند و شدید، شور

Passion is a very strong feeling of wanting to do something.  
She had a passion for dancing.

## Pillow

بالش، متکا، نازبالش، بالشتک

A pillow is something that you put your head on when you sleep.  
When I travel, I usually take along my favorite pillow.

## Pulse

ضربان، تپ، تکانه، ضربه، پالس

A pulse is the beat of the heart.  
The doctor checked the patient's pulse by feeling his wrist.

## Refresh

تروتازه کردن، شاداب کردن، طراوت بخشیدن - جان بخشیدن، تجدیدقوا کردن

To refresh someone is to make them feel less hot or tired.  
The baby was refreshed after taking a cool bath.

## Sneeze

عطسه کردن

To sneeze is to suddenly blow air out of your nose and mouth.  
He sneezed after smelling the flower.

## Spice

ادویه، طعم افزا، مزه بخش، چاشنی

A spice is a flavor for food and drinks.  
Two common spices found in many homes are salt and pepper.

## Whistle

سوت زدن، سوت کشیدن، صفیر زدن

To whistle is to make a sound by putting your lips together and blowing.  
Ashe was listening to music, Daryl whistled.

## Wool

پشم - پارچه پشمی، جامه پشمی

Wool is the hair that a sheep has.  
Grandma wants to use the blue wool to knit me a sweater

# Lesson 5

**Acquaint** (شخص یا هر چیزی) آشنا بودن یا کردن، آگاه کردن، شناساندن، آشنایی پیدا کردن

To acquaint is to get to know something or someone.

Nancy acquainted herself with the new computer.

**Cemetery**

گورستان، قبرستان، مرغ زن

A cemetery is where people are buried when they die.

Some people are scared of cemeteries.

**Curse**

نفرین کردن، لعنت کردن - دشنام دادن، بددهنی کردن

To curse someone or something is to hope that bad things happen to them.

The witch cursed the village.

**Disguise**

لباس مبدل، نقاب، جامه و نقاب و هر چیزی که برای تغییر قیافه به کار می‌رود

A disguise is something you wear so people cannot tell who you are.

Everyone knew that it was Dad in the Santa disguise.

**Fancy**

خیال‌انگیز - مرغوب، از جنس عالی - تخیل، پندار، خیال، خیال‌بافی

If something is fancy, it is nicer than normal.

Their table was all set for a fancy dinner.

**Flashlight**

چراغ‌قوه

A flashlight is a small electric light that you carry in your hand.

We took a flashlight when we went camping.

## Hood

کلاه (چسبیده به کت، لباس و ... - که سر را می پوشاند)، کلاه پارچه ای

A hood is part of a coat that goes over your head.  
She put on her hood to keep her head warm.

## Inhabitant

ساکن (سکنه)، اهل (اهالی)

An inhabitant is a person who lives in a certain place.  
The number of inhabitants in the countryside is increasing.

## Nourish

(انسان و گیاه و جانور) تغذیه کردن، خوراندن، خوراک دادن، قوت دادن

To nourish something is to give it food that it needs to live.  
A good mother will nourish her baby every day.

## Pirate

دزد دریایی

A pirate is a sailor who steals things from other.  
Pirates are very scary characters.

## Publication

نشریه، کتاب، اثر، مقاله - اعلان، آگهی، اعلامیه

A publication is something printed, like a newspaper or book.  
She's been a subscriber to that publication for over ten years.

## Riddle

چیستان، معما، لغز

A riddle is a question that is difficult to answer but meant to be funny.  
I could not answer Wendy's riddle, but it made me laugh.

## Rot

پوسیدن، خراب شدن، پوسیدن و افتادن، پوسیدن و از بین رفتن

When something rots, it slowly gets softer and is destroyed.  
The old log began to rot in the forest.

## Scare

ترساندن، هراساندن - ترسیدن، هراسیدن، هول کردن

To scare means to cause one to feel frightened.

I was scared by the sight of the monster.

## Shortly

به زودی، در آینده نزدیک - کمی، اندکی

If something will happen shortly, it will happen very soon.

My workday will end shortly.

## Skeleton

استخوان بندی، اسکلت

A skeleton is the bones of a body.

There is a skeleton in the science classroom.

## Spoil

(گوشت، میوه و ...) پوسیدن، فاسد شدن، آب گز شدن

If something spoils, it turns bad or rots.

We left the fruit out too long, and it spoiled.

## Starve

از گرسنگی مردن، از گرسنگی کشتن، گرسنگی کشیدن

If a person starves, they do not get enough to eat and sometimes die.

During the war, many people starved.

## Thrill

شوق و شعف، شور، هیجان

A thrill is an exciting feeling.

The boys enjoy the thrill of surfing a big wave.

## Wicked

خبیث، شرور، نابکار، بد نهاد، بدسرشت، بدجنس، بد ذات

If something is wicked, it is very bad or evil.

My boss is a very wicked man

# Lesson 6

## Alert

هشدار دادن، آماده‌باش دادن، آژیر زدن، گوش‌به‌زنگ کردن

To alert someone is to tell or warn them about something.

The fire alarm alerted us that there was a problem.

## Broadcast

(رادیو و تلویزیون) پخش، برنامه پخش شده

A broadcast is a television or radio show.

We watched the broadcast of the local news on TV.

## Bulletin

خبرنامه، زبده اخبار، بولتن، گزارش خبری، اطلاعیه

A bulletin is a news report that talks about very recent and important events.

There was a live bulletin reporting on the economy of the city.

## Bump

قلمبه شدگی (در اثر ضربه)، برآمدگی

A bump is a small raised area on a surface.

The monkey got a bump on his head because he was hit by a rock.

## Chop

(با تبر، تیشه، کارد و ...) بریدن، انداختن، ریز کردن، خرد کردن، کاردی کردن

To chop something means to cut it into pieces with a tool.

Mom chopped some vegetables to put into the stew.

## Closet

گنجه، کمد، پستو، اتاقک

A closet is a small room used to store things.

Marie has many clothes inside of her closet.

## Console

تسلی دادن، دلداری دادن

To console someone who is sad means to make them comforted.  
When my dog ran away, my dad consoled me.

## District

ناحیه، بخش، حوزه، منطقه

A district is a small part of a city, county, state, or country.  
I live in a residential district of Seattle, Washington.

## Drawer

(میز و کمد و ...) کشو، کشویی

A drawer is a small part in furniture that is used to store things.  
I put my clothes into the empty drawers.

## Endure

تاب آوردن، تحمل کردن، (با شرایط نامساعد) ساختن، پایداری کردن، دوام آوردن

To endure something tough means to do or go through it.  
She had to endure her husband shouting all day long.

## Execute

اعدام کردن – (اجرا کردن، انجام دادن، اعمال کردن)

To execute someone means to kill them as a legal punishment.  
Some people are executed for serious crimes.

## Grasp

در دست گرفتن، چنگ گرفتن، با شوق و ولع گرفتن

To grasp something means to hold it.  
He grasped the bag of money tightly.

## Rear

پشت، عقب، پس

When something is in the rear of something, it is in the back.  
The man loaded the rear of his truck with boxes.



## Senator

سناتور، نماینده‌ی مجلس سنا (آمریکا)

A senator is someone who makes laws for a state.

The young senator promised to make laws that would help the people.

## Skull

جمجمه، استخوان سر (شامل کاسه سر و فک‌ها)

A skull is the hard part of your head. Your brain is inside of it.

The brain is protected by the skull.

## Stir

(ملایم یا کم) تکان دادن، هم زدن، جُم دادن - درآمیختن، قاتی کردن

To stir something means to mix it using something small, like a spoon.

Mom stirred the batter until it was smooth.

## Tap

(به‌طور سریع و ملایم) زدن، ضربه زدن، آهسته زدن، تق تق زدن

To tap something is to hit it lightly.

He tapped the keys of the keyboard to write a short word.

## Tremendous

عظیم، فوق‌العاده - هراس‌انگیز، وحشتناک، مهیب

When something is tremendous, it is very large.

The Earth's oceans are filled with a tremendous amount of water.

## Underneath

زیر، پایین، تحت، در زیر، در بخش پایین، قسمت تحتانی

When something is underneath something else, it is below or lower than

The roots of a tree are located underneath the ground.

## Worm

(جانور) کرم

A worm is a small animal with a long, thin body

Worms are often used to help catch fish.

# Lesson 7

**Abandon** ترک کردن، رها کردن، دست کشیدن، متوقف کردن، ول کردن، صرف نظر کردن

To abandon something is to leave it forever or for a long time.

The old room had been abandoned years before.

**Ambitious** بلندهمت، بسیار مشتاق (موفقیت، قدرت، شهرت)، جاه طلب، بلندپرواز

If someone is ambitious, they want to be rich or successful.

Kendra had to be ambitious to get into medical school.

**Bark**

واق واق کردن، پارس کردن، عوعو کردن

When a dog barks, it makes a short, loud noise.

The dog barked loudly and frighteningly.

**Bay**

خلیج کوچک، خور، پیشرفتگی زمین صاف (در جنگل، اقیانوس و...)

A bay is an area near the ocean where the land goes inward.

The Golden Gate Bridge crosses San Francisco Bay.

**Brilliant**

باهوش و استعداد، ماهر و زیرک

If someone is brilliant, they are very smart.

My younger sister is brilliant for someone her age.

**Chin**

چانه، کچه، زنخدان

Your chin is the hard part at the bottom of your face.

Luke pointed to the hair on his chin.

## Complaint

گله، ایراد، چغلی، شکوه، گلایه - آه و ناله، غرولند، نالش

A complaint is something you say to tell people that you don't like something.  
Mom said she didn't want to hear my brother's complaints.

## Deaf

کر (به طور کامل یا نسبی)، ناشنوا

When someone is deaf, they cannot hear.  
Susan was born deaf.

## Enthusiastic

پر اشتیاق، پر ذوق، پر شور

To be enthusiastic about something is to be excited by or interested in it.  
The man was enthusiastic about his job.

## Expedition

مأموریت، اردو کشی، اعزام (به مأموریت، سفر، اکتشاف، کارزار)

An expedition is a long trip, usually to a place very far away.  
They got into their spaceship to begin their expedition.

## Horizon

افق، کران، (خط ظاهری که آسمان را از زمین جدا می کند)

The horizon is where the sky looks like it meets the ground.  
The sun clipped below the horizon.

## Loyal

باوفا، وفادار، صادق

To be loyal to something or someone is to agree to always help them.  
The three friends are very loyal to each other.

## Mayor

شهردار

The mayor is the person in charge of a city.  
The mayor of my hometown is quite a powerful speaker.

## Mutual

مشترک، متقابل، دوسویه، دوطرفه

If something is mutual, it is felt in the same way by two or more people.  
Robert likes Sarah. The feeling is mutual.

## Overweight

اضافه وزن، چاق

If someone is overweight, they are very fat.  
Roger eats too much, so now he's overweight.

## Refuge

جان پناه، پناهگاه، محل امن و امن، گریزگاه

A refuge is a place where you go to be safe.  
When it started to rain, she found refuge in the house.

## Restore

(چیز گرفته شده را) بازگرداندن، پس دادن، مسترد کردن، اعاده کردن

To restore something is to put it back the way it was.  
Victor restored the old car.

## Rub

(با دست، حوله و ...) مالش دادن، ماساژ دادن، مشت و مال دادن، مالیدن

To rub something is to push on it and move your hand back and forth.  
Mom's feet were sore, so she rubbed them.

## Senses

حواس (پنج گانه: بینایی، چشایی، بساوایی (لامسه)، شنوایی، بویایی)

Your senses are how you see, taste, hear, feel and smell.  
It would be hard to live without your five senses.

## Veterinarian

دامپزشک، بیطار

A veterinarian is a doctor that takes care of animals.  
Wanda became a veterinarian because she loves dogs.

# Lesson 8

## Anniversary

سالروز، یادبود سالیانه، بزرگداشت سالیانه، جشن یادبود

An anniversary is a day that celebrates something from the past.

My parents went out to eat for their wedding anniversary.

## Arithmetic

علم حساب، حساب

Arithmetic is math.

I like to study arithmetic at school.

## Ashamed

شرمنده، آزرگین، شرمسار، خجل، سرافکنده

To be ashamed is to feel upset because you did something wrong or bad.

He was ashamed when he found out that I knew about his past.

## Burst

ترکیدن، منفجر شدن، از هم پاشیدن، پکیدن، شکفتن، از هم باز شدن

To burst is to suddenly break open or apart.

The bomb burst over the city.

## Carpenter

نجار، درودگر

A carpenter is a person who builds things with wood.

We hired a carpenter to make a cupboard.

## Coal

زغال سنگ

Coal is a hard black rock that you burn for heat.

Many power stations burn coal to produce energy.

## Couch

کاناپه، مبل راحتی

A couch is a long, soft seat that many people can sit on.  
Kim and Martin's new couch was very expensive.

## Drip

چکه کردن، چکه چکه ریختن، چکیدن، چکاندن

When a liquid drips, just a little bit falls at a time.  
I heard water dripping from the faucet.

## Elegant

قشنگ، خوش طرح، برازنده، زیبا

If something is elegant, it is very fancy and pleasing.  
In Japan, women wear elegant kimonos on special occasions.

## Fabric

پارچه، قماش، بافته

Fabric is cloth used to make clothes, furniture, and etc.  
The towels were made from a soft fabric.

## Highlands

فلات، کوهستان - کوهستانی، کوهپایه‌ای

The highlands are high areas of land, usually with mountains.  
The man had a small home in the highlands.

## Ivory

عاج، دندان پیل

Ivory is a white, hard substance that comes from elephants.  
The elephant's long ivory tusks looked very impressive.

## Mill

آسیاب، دستگاه خرد کردن یا آرد کردن (هر چیز سخت یا دانه مانند یا میوه‌جات)

A mill is a building where flour is made.  
The farmer took his wheat to the mill to make it into flour.

## Needle

سوزن (خیاطی) – (سوزن (آمپول یا سرنگ))

A needle is a small, sharp piece of metal that you use to make or fix clothes.  
I used a needle to fix the hole in my pants.

## Polish

جلا دادن، برق انداختن، صیقل خوردن یا دادن، واکس زدن – آراستن، پیراستن

To polish something is to rub it in order to make it shiny.  
Mark spent all morning polishing his shoes for the wedding.

## Sew

دوزندگی کردن، خیاطی کردن – دوختن، کوک زدن

To sew means to put pieces of cloth together using string.  
I learned to sew when I was a little girl.

## Shed

اتاقک (برای انبار کردن ماشین چمنزنی و ابزار باغ و ...) آلونک

A shed is a small building where you store things like tools.  
We have a small shed in the backyard for storage.

## Thread

ریسمان، رشته، قیطان

A thread is a thin piece of string.  
I have many different colors of thread at home.

## Trim

(سر مو یا شاخ و برگ و ...) زدن، کوتاه کردن، چیدن، اصلاح کردن، هرس کردن

To trim something is to cut it a little bit.  
I had my hair trimmed this afternoon.

## Upwards

به‌سوی بالا، به بالا، روبه بالا

If something goes upwards, it moves vertically higher.  
The kite went upwards further and further.

# Lesson 9

## Ail

سبب درد و رنجوری بودن، در مخمصه افکندن، اشکال ایجاد کردن، به درد آوردن

To ail a person or group is to cause difficulty or pain.

My brother went to the doctor to see what was ailing him.

## Ally

متحد، هم‌پیمان، متفق، هم‌عهد - همکار، پشتیبان، یاور، حامی، یار، همدست

An ally is someone who agrees to help or support you.

I was happy to find many allies who shared the same opinion as me.

## Boast

خودستایی کردن، لاف زدن، چاخان کردن، لفیدن، پز دادن، قمپز دادن

To boast is to talk about how good you are.

We all became tired of listening to him boast about himself all day.

## Bounce

(مانند توپی که به زمین بخورد) جهیدن، ورجه‌وورجه کردن، ورجهیدن، جهاندن

To bounce is to move something up and away from a surface after hitting it.

Owen bounced the ball on the ground.

## Bully

زورگو، ضعیف‌کش، گردن‌کلفت، قلدر، قلچماق

A bully is a person who is mean to others.

The two bullies always picked on the smaller, weaker kids.

## Carbohydrate

کربوهیدرات (ترکیبات آلی مانند شکرها و نشاسته‌ها که به بدن انرژی می‌دهند).

Carbohydrates are substances in foods like bread that give you energy.

Carbohydrates like rice are a good source of energy for active people.



## Crawl

خزیدن (مانند کرم و مار) - چهار دست و پا رفتن، سینه خیز رفتن

To crawl is to move slowly on your hands and knees.

The baby crawled across the floor.

## Defeat

شکست دادن، مغلوب کردن، پیروز شدن، فائق آمدن

To defeat someone is to beat them in a game or battle.

The champion defeated the challenger in the boxing match.

## Dial

(هر صفحه مدرج) صفحه ساعت، صفحه رادیو، (تلفن) شماره گیر، صفحه دکمه ها

A dial is the front of a clock.

I looked at the dial to see what time it was.

## Dominant

چیره، مسلط، غالب، سرپنجه، برتر، بارز، چیره دست، سلطه گر

When someone or something is dominant, they are stronger than others.

The gorilla is one of the dominant animals in the jungle

## Mercy

گذشت، بخشندگی، عفو، بخشایش - رَحْم، ترحم، مروت، نرم دلی

If you show mercy, you choose not to punish or harm someone.

He asked his boss for mercy and to not fire him.

## Nod

(به نشان رضایت، سلام، امر، دعوت و ...) سر تکان دادن، سر جنباندن، با سر اشاره کردن

To nod is to move your head up and down.

I nodded my head as I listened to the song.

## Opponent

(جنگ، مسابقه، انتخابات، مباحثه و ...) هماورد، حریف، آورد جو، رقیب

An opponent is someone who fights against you.

On the field, our opponents were too good for us.

## Quarrel

ستیز کردن، جنگ لفظی کردن، (باکسی) درافتادن، دعوا کردن، بگومگو کردن

To quarrel is to argue or fight.

Billy quarreled with his wife about buying a new house.

## Rival

رقیب، هم‌آورد، هم‌چشم، حریف

A rival is someone that is trying to keep you from getting what you want.

The three rivals were all competing for the same job.

## Sore

درد، دردناک - زخم، جراحت، ریش

When a part of your body is sore, it hurts.

After lifting the heavy box, Mona's back was sore.

## Sting

(با خراشاندن یا برخوردن و ...) درد آوردن، به سوزش آوردن، سوزاندن

To sting is to cause pain by pushing a sharp part into the skin.

The needle stung my arm and made me say, "Ouch!"

## Strain

تلاش کردن، به تقلا درآمدن، دارای تنش کردن یا شدن، کوشیدن، فشار آوردن

To strain is to try very hard.

Casey strained to lift the heavy box.

## Torture

شکنجه، عذاب، زجر، رنج

Torture is something that causes you physical or mental pain.

Greg thought that writing the essay was torture.

## Wrestle

گشتی گرفتن، گلاویز شدن، کلنجار رفتن، دست

To wrestle is to play a game where you try to push someone to the floor.

My dad loved to wrestle when he was in high school.

# Lesson 10

## Absence

غیبت، غیاب، نبود، فقدان، عدم، نبودن

Absence is the state of something being away.

There is an absence of sand in the hourglass.

## Aloud

(با صدای) بلند

If you say something aloud, you say it so that others can hear you.

My father often reads stories aloud to me and my sister.

## Bald

کچل، طاس، گر

If someone is bald, they have no hair.

My oldest brother is bald.

## Blanket

پتو

A blanket is a piece of cloth that you use to keep warm or to sit upon.

I laid a blanket on the ground so that we could have a picnic.

## Creep

چهار دست و پا رفتن، سینه خیز رفتن، خزیدن

To creep is to move quietly and slowly.

The cat slowly crept down the tree.

## Divorce

طلاق، متارکه، جدایی، قطع رابطه

Divorce is an event in which a marriage is ended.

Divorce rates have increased in the past twenty years.

## **Imitate**

تقلید کردن، سرمشق قرار دادن، پیروی کردن (از کار کسی)، همانند کردن

To imitate someone is to do exactly what they do.

He imitated his favorite superhero by putting on a costume.

## **Infant**

نوزاد، شیرخوار، کودک، طفل، بچه - دوران آغازین هر چیز، (میوه) نرسیده، کال، نوپا

An infant is a baby.

The infant cried all night.

## **Kidnap**

آدمربایی کردن، بچه دزدی کردن

To kidnap someone is to take them illegally.

She was terrified to find out her son was kidnapped.

## **Nap**

چرت، خواب سبک و کوتاه، قیلوله

A nap is a short sleep, usually during the day.

I took a short nap because I stayed up late last night.

## **Nowhere**

هیچ جا، هیچ کجا

You use nowhere to say that a place or thing does not exist.

Unfortunately, water was nowhere to be found.

## **Pat**

(آهسته با کف دست یا هر چیز پهن) زدن، نوازش کردن، ناز کردن

To pat something is to hit it softly with your hand.

I patted some lotion onto my face.

## **Relief**

تسکین، آرامش، دل آسایی

Relief is a feeling you get when something bad or challenging ends.

I felt a sense of relief when I heard the good news.

## **Reproduce** دوباره تولید کردن، دوباره فرآوری کردن - دوباره ایجاد کردن، دوباره ساختن

To reproduce is to make something exactly how someone else did it.  
The children tried to reproduce their house using toy blocks.

## **Rhyme** شعر گفتن، قافیه پردازی کردن، قافیه ساختن

To rhyme is to have the same sounds at the end of a word.  
Humpty Dumpty is an old rhyme that children learn in school.

## **Suck** مکیدن، مک زدن، هوت کشیدن، درون کشیدن، فروکشیدن

To suck is to put something in your mouth and try to get flavor out of it.  
The baby sucked milk from her bottle.

## **Urgent** اضطراری، فوری، تند، ناگهانی

If something is urgent, it is important and needs to be done now.  
He had to leave now; it was urgent.

## **Vanish** ناپدید شدن، غیب شدن

To vanish is to go away suddenly.  
All the passengers vanished from the train station.

## **Wagon** گاری، ارابه، دلیجان - واگن باری

A wagon is a cart you use to carry heavy things.  
He used his wagon to carry some of his gifts.

## **Wrinkle** چروک، چین، آژنگ، سگرمه، چین و چروک

A wrinkle is a line on a person's face that happens as they get old.  
My grandfather has some wrinkles on his face.&

# Lesson 11

## Abnormal

غیر معمولی، غیر عادی، غیر طبیعی، ناهنجار، نابهنجار

If something is abnormal, it is strange or not normal.

Her idea of art is a bit too abnormal for me.

## Bamboo

(گیاه شناسی) نی، خیزران

Bamboo is a hard plant with thin branches and leaves.

Outside his home, there is a lot of bamboo.

## Blossom

شکوفه یا گل (به ویژه در گیاهان میوه دهنده)

A blossom is a flower or group of flowers.

There were colorful blossoms in the yard.

## Compass

قطب نما، جهت یاب

A compass is a device used to tell what direction one is going.

A compass is an important tool to have when you are traveling.

## Dialect

گویش، لهجه، زبان محلی

A dialect is a regional variety of language showing where you are from.

People from the U.K. have a different dialect of English from those in the U.K.

## Dishonest

متقلب، فریبکار، نانجیب، دغل، نابکار

If someone is dishonest, they do not tell the truth.

She was being dishonest when she copied the answers from his test.

## Dwarf

کوتوله

A dwarf is a creature from stories that often looks like a short, hairy man.  
The dwarf had a pleasant look on his face.

## Ecosystem

اکوسیستم (همزیستی و وابستگی جانوران و گیاهان یک ناحیه)

An ecosystem is a group of plants and animals in an area.  
The river's ecosystem not only includes fish but other insects and plants ||

## Fatal

مُهلک، کشنده، مرگبار - مخرب، ویرانگر، مصیبت‌بار، زیان‌بار، فاجعه‌آمیز، جان‌گداز

If something is fatal, it causes death.  
They passed away in a fatal car crash.

## Impatient

ناشکیب، ناشکیبا، بی‌صبر، عجول، نابدبار، بی‌قرار، بیتاب، مشتاق

If someone is impatient, they are not able to wait for things.  
Bob was so impatient that he could barely wait for the light to turn *green*

## Leaf

(گیاه‌شناسی) برگ

A leaf is the flat green thing on trees or bushes.  
In the fall, the leaves on the trees change colors.

## Manuscript

کتاب خطی، نسخه خطی - دست‌نویس (نوشته‌شده با دست)

A manuscript is an old book or paper written by hand.  
The manuscript was written over 150years ago.

## Marsh

مرداب، باتلاق، ماند آب

A marsh is a type of wet land covered with grasses and short plants.  
The marsh looked so lovely against the mountains.

## Patience

شکیبایی، صبر، بردباری، خودداری، تاب، حوصله، تحمل، پایداری

Patience is the ability to wait for something without becoming upset.  
Sue's patience was rewarded by catching her very first fish.

## Perfume

عطر، رایحه، بوی خوش، خوشبویی

Perfume is a good smelling liquid that girls wear.  
When she wore her perfume, everyone said she smelled great.

## Pond

دریاچه کوچک (معمولاً انسان ساخته)، برکه، آبگیر

A pond is a very small area of water.  
The ducks swam in the pond.

## Proverb

ضربالمثل، مثل، زبانزد - تکیه کلام

A proverb is a short saying that tells you something important.  
The proverb "egg on your face" means you've done something embarrassing.

## Pursuit

تعقیب، دنبال گیری، پیگیری، ردگیری، پیگرد

A pursuit is a chase.  
The dinosaur was in pursuit of the caveman.

## Recite

از بر خواندن، از حفظ گفتن - تکخوانی کردن، سراییدن، تک آوازی کردن

To recite something means to repeat or say aloud in front of a group.  
Katie recited the Pledge of Allegiance in class.

## Wilderness

بیابان، برهوت، بادیه، صحرا - سرزمین وحوش، طبیعت دست نخورده

A wilderness is an area where no people live.  
If you are not careful, you can get lost in the wilderness.



# Lesson 12

## Anticipate

پیش‌بینی کردن، انتظار داشتن

To anticipate something is to think that it will happen.  
Carrie anticipated the arrival of her baby.

## Barrel

بشکه، گالن

A barrel is a round thing that you can keep liquids in.  
There was an empty barrel outside the house.

## Beam

تیر آهن، تیر ساختمان، تیر سقف، تیرچه

A beam is a heavy bar.  
Modern skyscrapers are made with several beams.

## Casual

غیررسمی، خودمانی، آسوده، بی‌رودربایستی

If something is casual, it is relaxed or simple.  
You can wear casual clothes to the party like jeans.

## Caution

هشدار، احتیاط، حواس‌جمعی، هشیاری

Caution is care and attention in order to avoid danger.  
Please use the power saw with caution. It is very dangerous.

## Contrary

برخلاف، مغایر، ضد، خلاف، مخالف، متفاوت

If something is contrary to something else, it is the opposite.  
It isn't warm outside at all. On the contrary, it is quite cold.

## Deliberate

عمدی، از روی تعمد، آگاهانه - سنجیده، آگاهانه، ژرف نگرانه، حساب شده

If you are deliberate, you do something on purpose.

Bernie made a deliberate attempt to injure Andy.

## Dissolve

حل شدن یا کردن، وارفتن، به صورت مایع درآمدن یا درآوردن، محلول کردن

To dissolve something is to mix it into a liquid and disappear.

I dissolved the pill in a glass of water.

## Explode

منفجر کردن یا شدن، ترکیدن، ترکاندن، پکاندن، پکیدن

When something explodes, it blows up.

My new radio exploded when I plugged it in.

## Fasten

(دو چیز را به هم) وصل کردن، هم بست کردن، چسباندن، متصل کردن یا شدن

To fasten something is to close it or put it in the correct place.

Elizabeth fastened her seat belt.

## Germ

میکروب، جرم، موجودات ذره‌بینی (مثل باکتری‌ها)

A germ is something that makes you sick.

Germs are on everything that you touch.

## Kit

اسباب کار، بسته لوازم، مجموعه‌ای از چیزهایی که برای کاری لازم است

A kit is a set of all the things needed to do something.

Is there a first aid kit in your office?

## Puff

فوت، دود و یا بخار - نفس نفس، هن هن

A puff is a little bit of smoke or steam.

A puff of smoke came from the burnt match.

## Rag

تکه پارچه (برای پاک کردن و ...)

A rag is a small towel.

Please use a rag to clean the dust off the table.

## Scatter

پاشیدن، پراکندن، پخش و پلا کردن، متفرق کردن، افشاندن

To scatter something is to make it go in many places.

I accidentally scattered all of my pills.

## Scent

بو (به‌ویژه بوی خوش)، رایحه

A scent is a smell.

Julie enjoyed the scent of the flowers.

## Steel

فولاد، پولاد

Steel is a shiny gray metal.

The new apartment building was made with steel.

## Swift

تیزرو، تیزپا، تند، سریع

If something is swift, it is fast.

The swift horse easily jumped over the hurdle.

## Toss

بالا انداختن، پرت کردن، انداختن

If you toss something, you throw it softly.

He tossed a coin into the air.

## Triumph

پیروزی، پیروزمندی، ظفر

Triumph is what you feel when you win or finish something

He raised the award in triumph at the end of his speech.

# Lesson 13

## Aboard

(کشتی، هواپیما، قطار و ...) سوار، توی، داخل، روی عرشه (کشتی)

When someone is aboard a ship or plane, they are on or in it.  
They climbed aboard the kayak and paddled through the river.

## Bitter

تلخ روی، ترش روی، تلخ و ترش روی - جگرسوز، طعنه آمیز، پردرد، شدید، ناگوار

When a person is bitter, they are upset with someone or a situation.  
He was extremely bitter when his computer crashed.

## Bullet

گلوله (تفنگ، هفت تیر، مسلسل)، فشنگ

A bullet is a small metal object that is shot out of guns.  
Bullets come in different sizes for different guns.

## Devil

ابلیس، شیطان، اهریمن - آدم بدجنس و بدخواه، شریر، خبیث، عفریت

The devil is a powerful evil spirit in some religions.  
The church promised protection from the devil.

## Drift

(با باد، آب و ...) رانده شدن، راندن، به حرکت درآوردن یا درآمدن، حرکت کردن

To drift means to be moved slowly by wind or water.  
The large chunk of ice drifted in the water.

## Enforce

(به اطاعت از قانون) واداشتن، اعمال کردن - تحمیل کردن، قبولاندن (بازور)

To enforce means to make a person follow a rule.  
Police enforce traffic laws to keep everyone safe.

## Fountain

سرچشمه (رود یا نهر)، زاینده گاه

A fountain is a source of water made by people.

There was a beautiful fountain in the middle of the park.

## Harbor

لنگرگاه، ناو پناه، بندرگاه

A harbor is an area of water along a shore where boats land.

There were a few small boats in the harbor.

## Inhabit

سکونت گزیدن در، مسکن گزیدن، زندگی کردن، نشیمنند بودن

To inhabit means to live in a certain place.

No one inhabits the ancient city.

## March

(با گام‌های موزون، مانند سربازان) قدم رو کردن، (در صف) پا زدن، رهروی کردن

To march means to walk at a steady pace together with others.

The soldiers marched in straight rows.

## Millionaire

میلیونر، پولدار

A millionaire is a person who has at least a million dollars.

He became a millionaire because he was smart with his money.

## Port

بندر، بندرگاه، کشتی گاه، لنگرگاه

A port is a place where ships stop to load and unload things.

The ship was being loaded with materials at the port.

## Sheriff

(امریکا) کلانتر، دهخدا، داروغه

A sheriff is a police officer who is in charge of a large area.

It was the sheriff's job to make the city safe.

## Startle

یکه خوردن، از جا پریدن یا پراندن، رم دادن

To startle means to scare someone suddenly.  
The loud crash startled the sleeping woman.

## Sweat

عرق کردن، تعریق کردن

To sweat means to lose liquid from the body through the skin.  
Whenever I work out, I sweat quite a bit.

## Trigger

(اسلحه) ماشه - (فتر و ...) ضامن، گیره

A trigger is the part of the gun that a person pulls to make it fire.  
The man had his finger on the trigger of the gun.

## Unify

متحد کردن یا شدن، یگانه کردن، همدست کردن، یکنواخت کردن، یکسان کردن

To unify means to bring people or things together.  
With their good deeds, the children tried to unify the world.

## Vessel

کشتی، ناو، کرجی - (رگ (کالبدشناسی))

A vessel is a large ship or boat.  
We toured the area aboard a luxury vessel.

## Voyage

سفر، مسافرت (به‌ویژه دریایی و معمولاً طولانی)

A voyage is a long journey made on a boat or an aircraft.  
The astronauts took off on a long voyage to the moon.

## Worship

پرستش

To worship means to like and honor a person, thing, or religious figure.  
Many people around the world worship in a church.

# Lesson 14

## Apprentice

مرشد، نوآموز، تازه کار، شاگردی که تحت شرایط معین آموزش می بیند

An apprentice is a person who learns how to do a job from a skilled person.  
Mark is an apprentice chef at the restaurant.

## Assure

اطمینان دادن، دلگرمی دادن، مطمئن کردن، پشت گرم کردن، تضمین کردن

To assure someone is to tell them something is true to make them less worried.  
He assured the boss that the building would be done on time.

## Bandage

نوار زخم بندی، باندپیچی، باند، زخم بند

A bandage is a piece of cloth used to stop bleeding.  
If you cut yourself, please get a bandage from the first-aid kit.

## Bleed

خونریزی داشتن، خون آمدن، خونریزی کردن

To bleed is to lose blood.  
If you are not careful, you will cut your finger and bleed.

## Bond

(از طریق عشق، علاقه ی یکسان، فکر و...) همبسته کردن، به هم چسباندن، وصل کردن

To bond with someone is to become friends with them.  
The women bonded after several hours of conversation.

## Chef

آشپز، طبّاخ، (در هتل ها و رستوران ها و ...) سرآشپز

A chef is a person who cooks in a restaurant.  
Tom is a chef at the restaurant near my house.

## Crown

تاج

A crown is the hat worn by a king or queen.  
The crown is made of gold.

## Departure

عزیمت، حرکت (از جایی به سمت جایی دیگر)، رفتن، رهسپاری

A departure is the act of leaving a place.  
They were excited about their departure back home.

## Diligent

کوشا، سخت کوش، پر پشتکار، ساعی، کارا - پیگیر، مستمر

If someone is diligent, they work hard and are careful.  
Craig has always been a very diligent person at work

## Emperor

امپراتور، شاهنشاه

An emperor is the leader of a group of countries.  
The emperor Julius Caesar was in control of ancient Rome.

## Fiber

لیف (الیاف)، نخ، رشته، تار، بافت

Fiber is a thread of a substance used to make clothes or rope.  
The mat was made from tiny fibers.

## Horrible

وحشتناک، مخوف، ترسانگیز، دهشت آفرین

If something is horrible, it is very bad.  
The assignment was horrible. I hated it.

## Impolite

بی ادب، بی تربیت، بی نزاکت، گستاخ

If someone is impolite, they are rude.  
Roger is impolite to everyone he meets.



## Kneel

زانو زدن، گنده زدن

To kneel is to put one or both knees on the ground.  
Daryl got down on one knee and asked Nina to marry him.

## Luxury

کالای لوکس، چیز تجملی، تجملی، تجمل آمیز

A luxury is an expensive thing that you do not need.  
We stayed at a luxury resort for our honeymoon.

## Massive

عظیم، حجیم، غول آسا، سترگ، ستبر

If something is massive, it is very big.  
The wheels on his truck were massive.

## Panic

دستپاچگی، سراسیمگی، دلهره، هراس زدگی، هول، هراس

To panic is to feel so nervous or afraid that you cannot think clearly.  
Everyone panicked when the house caught on fire.

## Priority

اولویت، ارجحیت، حق تقدم، تقدم

A priority is something that is more important than other things.  
My priority is to get good grades in school.

## Robe

لباس بلند و گشاد، ردا، خرقة، جبه

A robe is a long, loose piece of clothing.  
Many people wear robes in the morning.

## Scold

(با بدخلقی یا خشم) سرزنش کردن نکوهیدن، عیبجویی کردن، عتاب و خطاب کردن

To scold means to criticize one angrily because they have done wrong.  
Jesse was scolded by the teacher for not paying attention.

# Lesson 15

## Affair

رویداد، کار، کاروبار، امر، قضیه

An affair is an event or a thing that happened.  
My wife and I Attended a formal affair over the weekend.

## Assembly

گرد هم آیی، نشست، جلسه، تجمع، اجلاس - (ماشین آلات) سوار کردن، مونتاژ

An assembly is a group that is together for the same reason.  
The students had an assembly to talk about their interests.

## Bless

آمرزیدن، طلب سعادت و آمرزش کردن، دعای خیر کردن، طلب مغفرت کردن

To bless is to ask God for protection or help.  
The angel blessed the newborn baby to keep it safe.

## Cereal

نوعی غذا که از گندم (برنج و سایر غلات) تهیه شده و با شیر به عنوان صبحانه مصرف می شود

Cereal is a food that you mix with milk and eat for breakfast.  
Cereal is a fast and common breakfast food enjoyed in the U.S.

## Cheerful

مسرور، سرزنده، زنده دل، شنگول، بشاش، شاد، دل شاد

If someone is cheerful, they are happy or feel good.  
The children were cheerful because they didn't have to go to school.

## Diameter

(دایره) قطر - کلفتی، ضخامت، طول قطر

The diameter of a round thing is the length across its center.  
The diameter of the tree was about 22 centimeters.

## Exploit

سوءاستفاده کردن، استثمار کردن، بهره‌گیری کردن، بهره‌کشی کردن

To exploit something is to use it for greedy reasons rather than good reason!  
The company exploits their workers and makes them stay 12 hours a day.

## Famine

قحطی، خشک‌سالی، تنگ‌سالی

A famine is a long time with little or no food.  
The farmers couldn't grow any food on the dry soil, so there was a Famine

## Harvest

درو، برداشت (محصول)، گردآوری محصول

A harvest is the act of collecting food from farming.  
They had a lot of wheat from the last harvest.

## Merry

شنگول، شاد، خوش‌دل، دل‌شاد، طربناک

If someone is merry, they are very happy.  
They felt merry because the weather was great.

## Nut

میوه مغز دار (مانند بادام و پسته و فندق و ...)، (جمع) آجیل

A nut is a hard seed or fruit that comes from some trees and bushes.  
To eat a nut, first you have to crack its shell.

## Pardon

بخشیدن، عفو کردن – (راهی برای درخواست تکرار چیزی که نشنیده‌اید) پوزش خواستن

To pardon is a way to ask someone to repeat what was said before.  
Pardon me teacher, but could you repeat what you just said?

## Pharaoh

فرعون (مصر)

A pharaoh was a king in ancient Egypt.  
The pharaohs ruled Egypt for thousands of years.

## Ripe

(میوه، غله، ...) رسیده - جافتاده، عمل آمده، آماده مصرف

When a fruit is ripe, it is ready to be eaten.

The cherries were nice and ripe.

## Roast

کباب کردن یا شدن، بریان کردن، برشته کردن، (بدون قرار دادن در آب) پختن

To roast something is to cook it in an oven or over a fire.

Mom roasted a turkey for the holiday dinner.

## Routine

روال همیشگی، جریان عادی، کار همیشگی، برنامه روزمره، روزمرگی

A routine is a way of doing things that is the same every time.

My father's daily routine includes shaving right before breakfast.

## Scheme

طرح، برنامه، نقشه عمل، تدبیر، تمهید

A scheme is a plan or design.

Mickey and Minnie came up with a scheme to solve the problem.

## Slim

باریک اندام، (به طور خوشایند) لاغر، کشیده اندام، کمر باریک، ترکه‌ای

If something or someone is slim, they are thin.

Look at my new cell phone. Its very slim.

## Stove

(آشپزخانه) فر، اجاق، خوراک‌پز

A stove is a device used to cook food.

Our new stove helps us to cook food much faster than before.

## Theft

دزدی، سرقت، دستبرد، ربایش

A theft is a criminal act that involves someone stealing something.

The theft of his TV took place when he was at work.

# Lesson 16

## Adolescent

نوجوان - کم تجربه، خام، خام دست

An adolescent is a young person or a teenager.

The adolescent was excited about getting a skateboard for his birthday. I

## Aptitude

میل ذاتی، تمایل طبیعی، استعداد

Aptitude is a natural ability or skill.

He has a natural aptitude for water skiing.

## Compliment

مورد تحسین (تمجید یا ستایش) قرار دادن، تعریف کردن (از)، تکریم کردن

To compliment is to say a nice thing about someone or something.

Her co-worker complimented her for doing a good job.

## Hinder

بازداری کردن، جلوگیری کردن، مانع شدن، سد راه شدن، باز ایستاندن

To hinder is to keep someone or something from doing something.

All the traffic hindered me from getting to work on time.

## Journalism

روزنامه نگاری، روزنامه نویسی، گردآوری و تدوین و پخش خبر و ...

Journalism is the work of collecting the news to put in newspapers or on TV.

Before becoming a teacher, she worked in journalism.

## Jury

هیئت منصفه ی دادگاه - هیئت داوران، هیئت منصفه، هیئت ژوری

A jury is a group of people that listen to a trial and say if someone is guilty.

The jury listened closely to the attorney before they made their decision.

## Justice

عدالت، عدل، بی طرفی، بی غرضی، انصاف

Justice is fairness in the way that you treat other people.  
People turn to the court system when they are seeking justice.

## Liberty

آزادی (به ویژه از قید، بیداد، بردگی و ...) - مجموع حقوق و امتیازات شهروندان

Liberty is freedom to do what you want.  
To many people, the Statue of Liberty is a symbol of freedom.

## Literary

ادبی، ادیبانه، به سبک کتابی (در برابر محاوره‌ای)

If someone or something is literary, it is involved with literature in some way.  
He worked hard to create a successful literary career.

## Pharmacy

داروخانه، داروفروشی، دواخانه

A pharmacy is a place where medicine is sold.  
My mother sells medicine to people at the pharmacy.

## Pill

(دارو) قرص

A pill is a small object that has medicine inside.  
She took a pill for her headache.

## Presume

فرض کردن، انگاشتن، خیال کردن، تصور کردن، گمان کردن

To presume is to believe something is true without being certain.  
Since he raised his hand, the teacher presumed he knew the answer.

## Privacy

پنهان داری، محرمیت، محرمانگی، پوشیده داری

To have privacy is to be away from other people.  
Please hang the sign on the door so we can have some privacy.

## Punishment

تنبیه، گوشمالی، مجازات، قصاص، تأدیب، کیفر، جزا، عقوبت

A punishment is something that one must endure for any wrong doing.  
He was given a punishment for being rude to the teacher.

## Sensible

عقلانه، معقول، منطقی، خردمندانه - محسوس، قابل احساس

If someone is sensible, they make good decisions.  
It was sensible for her to save some money each month.

## Slice

قاج، باریکه، بریده، برش، قطعه، بخش، قسمت، سهم

A slice is a piece from something larger, such as a cake.  
The girl enjoyed a slice of cake at her birthday party.

## Sorrow

غم، اندوه، حزن، غصه، سوگ

Sorrow is a very sad feeling.  
The girl felt sorrow after her best friend moved away.

## Straw

(برای نوشیدن) نی

A straw is a thin tube that is used to suck liquid into the mouth.  
I drank the orange juice through a straw.

## Swell

ورم کردن، متورم شدن، باد کردن، قلمبه شدن، برجسته شدن

To swell is to become larger and rounder.  
My sister's stomach began to swell after she got pregnant.

## Tidy

مرتب، منظم، بسامان

When something is tidy, it is clean and in order  
Leon has always been a very tidy boy.

# Lesson 17

## Affection

علاقه، مهر، مهربانی، محبت، عاطفه

Affection is a feeling of liking someone or something.

Amanda has a lot of affection for her little sister Sarah.

## Agency

(تجارت و خدمات) نمایندگی، آژانس

An agency is a business or service set up to act for others.

I went to a travel agency to help me arrange a flight home.

## Ash

خاکستر

Ash is the grey or black powder created when something is burned.

The end of his cigar was full of ashes.

## Confine

محدود کردن، منحصر کردن - زندانی کردن، توقیف کردن

To confine something is to keep it in one place.

The elephant is confined to a cage in the zoo.

## Dismiss

مردود شمردن، رد کردن، از سر بیرون کردن، به فکر خطور ندادن

To dismiss something is to say it is not important.

He quickly dismissed my idea about a new project.

## Erupt

(آتش فشان و ...) فوران کردن، برون افکندن، برون فشاندن، (با فشار یا سروصدا) بیرون آمدن

To erupt is for a volcano or something to shoot a hot substance.

The volcano erupted for the first time in ten years.



## Fate

سرنوشت، قسمت، قضا و قدر، تقدیر

Fate is a power that causes some things to happen.

Some people believe that a person's hand can tell their fate.

## Lava

(آتش فشان) گدازه

Lava is the hot substance made of melted rock that shoots from volcanoes.

The red hot lava poured from the volcano.

## Miserable

بدبخت، فلک زده، تیره بخت، نگون بخت، سیه روز

If someone is miserable, they are very unhappy.

He was miserable after his dog died.

## Navigate

(کشتی یا هواپیما) هدایت کردن، ناوبری کردن، راندن

To navigate something is to control the way it moves or goes.

She navigated the ship across the ocean.

## Originate

آغاز شدن، سرچشمه گرفتن، رستیدن

To originate somewhere is to start there.

The idea of democracy originated in Ancient Greece.

## Remainder

باقیمانده، به جامانده، بقیه، پس مانده، پس ماند، تتمه

The remainder of something is what is left.

He took a bite of the apple, then gave me the remainder of it.

## Retrieve

بازیافتن، بازیابی کردن، دوباره به دست آوردن، دوباره یافتن

To retrieve something is to find it and get it back.

She retrieved her mail from the mail box.

## Shallow

کم عمق، کم ژرفا - سطحی، بی مایه، کم مایه

If something is shallow, it is not deep.

The kids were playing in the shallow water.

## Slope

شیب، سرازیری، سربالایی

A slope is ground that is not flat.

The slope to the top of the mountain was very steep.

## Span

(یک دوره‌ی زمانی یا طول و سطح) شامل شدن، شامل بودن، دربرداشتن، گنجاندن

To span a length of time is to last that long.

His work began in 1999. It has spanned many years since then.

## Superstition

خرافه، خرافات - موهوم پرستی، خرافه پرستی، کژ باوری

A superstition is something magical that people believe is real.

It is a superstition that Friday the 13th is an unlucky day.

## Sympathy

همدردی، ترحم، دلسوزی، غمخواری، شرکت در غم دیگران

Sympathy is a feeling of being sad for another person.

I felt sympathy for my sister so I got her a balloon to cheer her up.

## Vibrate

مرتعش شدن، لرزیدن، به لرزه درآمدن، لرزاندن

To vibrate is to shake very hard.

The machine made his whole body vibrate as he broke up the ground.

## Wander

پرسه زدن، پلکیدن، (بی هدف) حرکت کردن، سرگردان بودن

To wander is to walk without going to a certain place.

The boys like to wander in the woods and look at birds

# Lesson 18

## Armor

، لباس زرهی، زره، جوشن

Armor is metal worn by soldiers to protect the body.

The soldier wore armor to protect his body.

## Blaze

شعله زدن، زبانه کشیدن، گرگر سوختن، گر زدن

To blaze means to burn brightly or powerfully.

The small fire soon blazed into a large dangerous one.

## Boom

صدای عمیق و پرتنین ایجاد کردن، غریدن، بوم بوم

To boom means to make a loud, deep sound.

The firecrackers made a loud boom when they exploded.

## Cliff

پرتگاه، صخره بلند و پرشیب (معمولاً بر فراز ساحل)

A cliff is a high and often flat wall of rock.

The wolf stood at the cliff and howled.

## Flame

شعله، زبانه (ی آتش)

A flame is part of fire.

The torch was filled with yellow and orange flames.

## Independence

استقلال، خودفرمانی، خود ایستایی، نا وابستگی

Independence is the state of being free from the control of others.

After leaving home, Sophia had a great feeling of independence.

## **Invasion**

(با قشون و جنگ) گرفتن، تاخت و تاز، تجاوز (نظامی)، تهاجم

An invasion is an attack by a group from another country.

In Korea, walls were built around cities to protect them from invasions.

## **Knight**

شوالیه، سلحشور، تهمتن، شهبسوار

A knight is a soldier of high rank and skill who usually serves a king.

He was the best soldier, so the king made him a knight.

## **Lightning**

آذرخش، صاعقه، (رعد و) برق

Lightning is the bright light seen during a storm.

The lightning flashed above the water.

## **Rebel**

شورش، عصیانگر

A rebel is a person who fights the government in order to change it.

The rebel had enough of the government's unfair policies.

## **Retreat**

عقب‌نشینی کردن، پس رفتن، پس‌روی کردن، (رو به عقب) فرار کردن

To retreat means to run away because you have been beaten in a fight.

The army retreated because they were losing the battle.

## **Revolution**

انقلاب، تغییر اساسی، دگرگونی بنیادین، نقطه عطف

A revolution is a change to the political system by a group of people.

The revolution in Russia led to the creation of the Soviet Union.

## **Spear**

نیزه

A spear is a long stick with a blade on one end that is used as a weapon.

The soldier was holding a spear in his hand.

## Steep

پرشیب، سربالایی تند، سرپایینی تند، شیب تند

If something is steep, then its slope or angle rises or falls sharply.  
He rode his bike up the steep hill to reach the top.

## Summit

قله، نوک

A summit is the highest part of a hill or mountain.  
Snow covered the summit of the mountain even during the summer.

## Thunder

تندر، رعد (و برق)، آسمان غره

Thunder is the loud noise heard during a storm.  
The sound of the thunder startled me.

## Troops

لشکریان، قشون، سپاهیان، سربازان

Troops are soldiers that fight in groups in a battle.  
The troops were all prepared to go into battle.

## Warrior

سلحشور، جنگجو، سرباز دلاور، جنگاور

A warrior is a brave soldier or fighter.  
The samurai were some of the most skilled warriors in the ancient world.

## Withdraw

کناره گرفتن، کناره گیری کردن، دست کشیدن – عقب نشینی کردن، پس روی کردن

To withdraw means to leave a place, usually during war.  
After losing the battle, the enemy withdrew back to its own country.

## Yield

تسلیم شدن یا کردن، واگذار کردن، اعطا کردن، سپردن، ارزانی داشتن

To yield something means to give up control of it or to give it away.  
He had to yield his turn because he was in checkmate.

## Volume 3:

# Lesson 19

### Bench

نیمکت، صندلی دراز

A bench is a long seat for two or more people.  
Most parks have benches for citizens to relax upon.

### Confront

رودررو شدن (با)، روبرو کردن (با)، مواجه کردن (با)

To confront a hard situation or person is to deal with it.  
The couple has to confront each other about their problems.

### Daisy

گل مینا (شبیہ گل آفتابگردان اما بہ رنگ گل نرگس)

A daisy is a small flower with white petals and a yellow center.  
There were a few daisies growing in the field.

### Dispute

بحث کردن، مورد جروبحت قرار دادن، مشاجرہ کردن، جنگ لفظی کردن

A dispute is an argument or disagreement that people have.  
Karen and Brian often have disputes about silly things.

### Horror

وحشت و تنفر، دہشت، ترس و بیزاری - وحشتانگیز، خوف آور

Horror is a feeling of being very afraid or shocked.  
The audience screamed in horror when the ghost appeared in the movie.

### Incident

اتفاق، حادثہ، پیشامد، رویداد، رخداد، واقعہ

An incident is an event that is usually not pleasant.  
Mr. Wilson had an incident where he became sick and had to leave.

## Mist

مه (از fog کم فشرده تر است)، بخار زمین

Mist is water that you can see in the air or on a surface.  
The forest was covered with mist.

## Object

چیز، شیء

An object is an inanimate thing that you can see or touch.  
The shopping cart was filled with objects.

## Orphan

یتیم، بی پدر، بی مادر، بی پدر و مادر

An orphan is a child who does not have parents.  
The orphan frequently cried during the night.

## Plot

توطئه کردن، ساخت و پاخت کردن، نقشه سرّی کشیدن - (ریاضی) به صورت نمودار نشان دادن

To plot is to make a secret plan to do something that is wrong or mean.  
The group was plotting to ruin the company's financial reports.

## Pregnant

حامله، باردار، آبستن

When a female is pregnant, she is going to have a baby.  
The pregnant woman was shopping for baby clothes.

## Rage

(شدید) خشم، شور، خروش، قهر، غضب - دیوانگی، جنون

Rage is a very angry feeling.  
The chef was filled with rage when his helpers ruined the meal.

## Revenge

انتقام، خونخواهی، کین توزی - تلافی، عمل انتقام جویانه

Revenge is what you do to hurt or punish someone who hurts you.  
He broke his sister's doll as revenge after she lost his favorite book.

## Shame

شرم، خجالت، آزر، حیا، شرمندگی

Shame is a bad feeling about things you have done wrong.

The boy felt shame about misplacing his clothes.

## Sigh

آه کشیدن، حسرت خوردن، افسوس خوردن

To sigh is to breathe out loudly and show that you are tired or sad.

Molly sighed when she looked at all the information she had to research.

## Sneak

دزدکی حرکت کردن، دزدانه آمدن یا رفتن، یواشکی رفتن، جیم شدن

To sneak is to move quietly so that no one hears or sees you.

The thief snuck out of the house without anyone noticing him.

## Spare

بخشیدن، دادن، ارزانی داشتن، اعطا کردن

To spare something is to give it because you have more than you need.

I wanted to help him but I couldn't spare a tire.

## Stem

(گیاه) ساقه، بن

The stem of a plant is the stick that grows leaves or flowers.

The rose had a long thin stem.

## Supper

شام (معمولاً شام سبک - شام رسمی تر (dinner))

Supper is a meal that is eaten in the evening.

We usually have supper around 6 o'clock at my house.

## Tender

نرم، زود شکن، ترد

When something is tender, it is soft and easy to chew.

The meat was so tender they didn't need knives to cut it with.



# Lesson 20

## Beneath

زیر، در زیر، پایین، تحت

If something is beneath something else, it is under it.

The largest part of an iceberg lies beneath the waterline.

## Cub

توله، بچه (نوزاد پستاندارانی مانند شیر، پلنگ، روباه، گرگ، خرس و نهنگ)

A cub is a baby animal, such as a bear or lion.

The lion cub was crying for its mother.

## Dawn

سپیده‌دم، (هنگام) طلوع آفتاب، بگاه، سحر، فجر

Dawn is the time of day when the sun rises.

At dawn, the sun gently rose over the farm.

## Dissatisfied

ناراضی، ناخشنود، ناخرسند

If you are dissatisfied, you are not happy with something.

I was dissatisfied with their decision to work on Sunday.

## Ease

راحتی، سهولت، بی‌دردسری، آسانی

When something is done with ease, it is not hard to do.

The monkey climbed the tree with ease.

## Evident

قابل‌رویت، پیدا، آشکار، هویدا - قابل‌درک، مفهوم، معلوم، بدیهی، مبرهن

When something is evident, it is easy to see or understand.

It was evident from the look on his face that he was unhappy.

## Hail

تگرگ

Hail is ice that falls from the sky when rain freezes.

The hail from the storm was the size of golf balls.

## Howl

(مانند گرگ یا سگ و ...) زوزه کشیدن

To howl means to make a long, loud sound like a wolf or a dog.

The wolf howled at the moon.

## Leap

جستن، جست زدن، جهیدن، پریدن، به هوا پریدن، از جا جستن

To leap means to jump a long distance.

He had to leap over the gap to reach the other side of the hill

## Magnificent

مجلل، شکوهمند، پرشکوه، فرهمند، شوکت‌مند

When something is magnificent, it is beautiful and grand.

The man gave his wife a pair of magnificent diamond earrings.

## Necessity

ضرورت، لزوم، لزوم، دارای الزام

A necessity is something that is needed.

Fresh water is a necessity for life.

## Outcome

پیامد، نتیجه، عاقبت، حاصل، درآیند، برآمد

An outcome is the end of an action or event.

The outcome of his latest business plan was a complete failure.

## Pile

توده، (به‌ویژه چیزهای هم نوع)، تل، کوهه، انباشته، کپه

A pile is a large group of things on top of one another.

The pile of cups was beginning to tilt.

## Profound

(اندیشه و ... پرمغز، پرمحتوا، (بسیار) ژرف، عمیق، پر ژرفا

When something is profound, it is very intelligent.  
For a little boy, Jeremy has some profound thoughts.

## Seize

قاییدن، به زور به دست آوردن

To seize something means to grab it quickly or strongly.  
The man seized as much money as he could before anyone could see.

## Squeeze

به هم فشردن، فشردن، چپاندن، (با فشار) داخل کردن – در آغوش گرفتن

To squeeze something means to press it together and hold it tightly.  
When Clara saw her cat, she gave it a big squeeze.

## Supreme

والا ترین، بالاترین، عالی ترین

When something is supreme, it is the highest or best.  
The supreme officer was in charge of keeping the citizens calm.

## Terrific

(عامیانه) معرکه، عالی، خوب، محشر

When something is terrific, it is very good.  
My youngest daughter is a terrific painter.

## Trait

(به ویژه شخصیت) ویژگی، خصلت، خصیصه، خصوصیت، صفت، منش

A trait is part of someone's personality.  
One trait of Salvador's personality is his cheerfulness.

## Vital

حیاتی، (برای زنده ماندن) واجب، اساسی

When something is vital, it is necessary for life.  
The heart is a vital organ.

# Lesson 21

## Accustomed

خو گرفته، معتاد، عادت کرده

When you become accustomed to something, you are in the habit of it.  
Grandfather is accustomed to reading the newspaper every morning.

## Affirm

اذعان کردن (در مقابل: انکار کردن deny)، تصریح کردن، تأکید کردن

To affirm is to say that something is true.  
Using a graph, Malcolm affirmed the success of the company.

## Astonished

مبهوت، متحیر، سرگشته، حیران، هاج و واج

If someone is astonished, they are very surprised or shocked.  
I was astonished when he pulled the live rabbit out of his hat.

## Bang

(با سروصدا) ضربه زدن، کوبیدن، زدن، (با صدای بنگ) بستن

To bang is to hit something to make a noise.  
The drummer banged on his drum as he marched in the parade.

## Clan

طایفه، ایل، خاندان، دودمان، قبیله

A clan is a group of relatives or friends.  
The Lee clan meets every year to celebrate the New Year.

## Dim

کم‌نور، تار، نیمه‌تاریک - مات، بی‌جلا، کدر

When something is dim, it does not give out much light.  
Working in a dim room is bad for your eyes.

## Emphasis

تأکید، پافشاری، سفارش

Emphasis is special attention or importance.

The students put special emphasis on chapter 4 because it will be on the exam.

## Fable

حکایت، داستان (اخلاقی)

A fable is a short story that teaches a lesson.

In the fable about the tortoise and the hare, the lesson is consistency.

## Feast

مهمانی بزرگ، سور، ضیافت، بزم

A feast is a large meal for many people.

At Thanksgiving, I enjoy a wonderful feast with my family.

## Glow

در اثر گرما نور دادن (مثل سیم‌های بخاری برقی و لامپ الکتریکی)، (بدون شعله) نور دادن

To glow is to make a soft light.

The small flame glowed softly.

## Hollow

توخالی، پوک، میان تهی

When something is hollow, it has an empty space inside.

Straws are hollow, so liquid can flow through them.

## Instinct

غریزه، سرشت، اقتضای طبیعت

Instinct is the natural way that people behave without thinking about it.

Cats hunt mice because of instinct.

## Joint

(کالبدشناسی) مفصل، بند

A joint is a place of the body where the bones meet, such as the knee.

Two important bones in your leg meet at a joint in your knee.

## Leak

چکه کردن، نشت کردن، درز کردن، ترشح کردن

To leak is to let a liquid or gas pass through a flaw.

The pipe leaks from many places.

## Physician

پزشک، دکتر طب، طبیب

A physician is a doctor.

The physician said I would feel better if I took my medicine.

## Sacrifice

فدا کردن، ایثار کردن، جانبازی کردن، فداکاری کردن، جان فشانی کردن - قربانی کردن

To sacrifice something valuable is to give it up to get something else.

Her parents sacrificed a lot of money in order for her to go to college.

## Stiff

خمش ناپذیر، سفت، سخت، سخت جنب

When something is stiff, it is hard to move.

The bird was standing on the tree's stiff branch.

## Stroke

دست مالیدن، (نرم) سابیدن، (آهسته) مالیدن

To stroke is to move a hand over something or someone.

She stroked her cheek to see if there was something on it.

## Tragic

سوغ انگیز، سوزناک، جان سوز، دل خراش، مصیبت بار، فاجعه آمیز

When something is tragic, it is connected with death and suffering.

The airplane crashed in a tragic accident.

## Tune

آهنگ، نوا، نغمه، رِنگ

A tune is a song.

The students played a familiar tune for the audience.

# Lesson 22

## Accommodate

جا داشتن برای، منزل دادن، فراهم کردن، آماده کردن، پذیرایی کردن

To accommodate is to have enough room.

The meeting room can accommodate nine people.

## Circus

سیرک، نمایش

A circus is a traveling show with animals and people.

I like to go to the circus to see the animals do tricks.

## Coincide

همزمان بودن با، مصادف شدن با، مقارن بودن - منطبق بودن، همانند بودن

If two things coincide, they happen at the same time.

My birthday coincides with Christmas.

## Commission

سفارش دادن - مأمور کردن، اختیار دادن به، گماردن، مأموریت دادن به

To commission someone to do something is to pay them to do it.

The artist was commissioned to create a picture.

## Dose

میزان دارو، خوراک دارو، مقدار دقیق دارو، دوز

A dose is a certain amount of medicine that you take at one time.

My mother gave me a dose of medicine before I went to bed.

## Dye

رنگ کردن، رنگریزی کردن، رزیدن، رنگ شدن

To dye something is to make it a certain color by using a special chemical.

Valery got her hair dyed at the salon yesterday.

## Extent

میزان، مقدار - گستردگی، دامنه، وسعت، پهنایی، بزرگی

The extent of something is how large, important, or serious it is.

He ate to such an extent that he became overweight.

## Gender

جنسیت، مذکر و مؤنث، جنس

Gender is a category that describes being either a boy or a girl.

Do you know the gender of her new baby?

## Headline

(روزنامه و ...) عنوان مقاله، تیتراژ، (اخبار رادیو و ...) خبر مهم، اهم اخبار

A headline is the title of a newspaper story.

The headline on the front page was about the economy.

## Informal

غیررسمی، خودمانی، بی رودرواسی، بدون تشریفات

When something is informal, it is not official.

They had an informal meeting to talk about their experiences.

## Inquire

استعلام کردن، جویا شدن، پرسش کردن

To inquire about something is to ask about it.

Dad called to inquire about the price of tickets for the show.

## Messenger

پیام‌رسان، پیک، قاصد، پیام‌آور، نامه‌رسان، نامه‌بر، فرستاده

A messenger is one who carries information from one place to another.

The messenger delivered an important document to the office.

## Peer

(با کنجکاوی یا دقت) نگاه کردن، خیره شدن به، زلزل نگاه کردن، چشم دوختن به

To peer at something is to watch it carefully.

She peered at people through the window.



## Portrait

(به‌ویژه از صورت) تصویر، عکس، رخساره

A portrait is a painting or photograph of someone.

I saw many religious portraits when I went to the museum.

## Pose

ژست گرفتن، قیافه گرفتن (برای نقاشی، عکس‌برداری شدن و ...)

To pose is to stay in one place without moving.

The kids and their dog posed for a picture.

## Ranch

مزرعه یا مرتع احشام، مزرعه‌ی دامداری

A ranch is a large farm where animals are kept.

My uncle has many horses on his ranch.

## Steer

(اتومبیل، کشتی و ...) راندن، هدایت کردن، بردن

To steer something is to control where it goes.

He steered the go-cart around the track.

## Stripe

نواره، راه‌راه، خط

A stripe is a thick line.

The flag of the United States has red and white stripes.

## Tame

رام، اهلی، دست‌آموز

When an animal is tame, it is not afraid to be near people.

The tame bird rested on his hand.

## Tempt

وسوسه کردن، تحریک کردن - إغوا کردن، از راه به در کردن، تطمیع کردن

To tempt people is to offer them something they want but shouldn't have.

I wasn't hungry, but she tempted me with a piece of my favorite cake.

# Lesson 23

## Aborigine

بومی استرالیا، بومی، ساکن اصلی، هر یک از ساکنان اولیه یک ناحیه

An Aborigine is a native of Australia before Europeans lived there.

The Aborigines created beautiful artwork.

## Ban

غذغن کردن، منع کردن، ممنوع کردن، بازداري کردن

To ban something is to not let people do it.

Smoking is banned in this building.

## Cautious

محتاط، حواس جمع، هشيار، دست به عصا، مواظب

If you are cautious, you are careful in a dangerous situation.

Be very cautious as you stack those boxes.

## Confess

اعتراف کردن، اقرار کردن، به گردن گرفتن، اذعان کردن، معترف بودن

To confess something is to say that you did it.

He confessed that he was responsible for choosing the winning story.

## Cottage

کلبه، کاشانه، خانه ييلاقي

A cottage is a small, old house in the countryside.

My aunt lives in a pretty cottage in the mountains.

## Daytime

روز، (در مقابل شب هنگام: night-time)

Daytime is the time of the day when the sky is light.

I only allowed my kids to play outside in the daytime.

**Desperate** شدیداً نیازمند، شدیداً متمایل، تشنه‌ی چیزی - از روی ناچاری، از روی درماندگی

If you are desperate, you will try anything to do or change something.  
I'm desperate to find a new job.

**Fade** کمرنگ شدن (در مورد رنگ پارچه، فرش و ...)، محو شدن

If something fades, it gets quieter or darker.  
The piece of cloth I found was old and faded.

**Fierce** درنده، هار، تندخو، ژیان، درنده‌خو

If a person or animal is fierce, they are angry or violent.  
Wolves are fierce animals. Do not disturb them.

**gamble** قمار کردن، شرط‌بندی کردن

To gamble means to play a game that involves winning or losing money.  
Many people like to go to casinos to gamble.

**Lawn** محوطه چمنزار، علفزار، مرغزار

A lawn is an area covered in grass.  
My dad keeps the lawn in front of our house very neat.

**Mow** علف چیدن، چمن را زدن، (با چمن‌زن) زدن، چیدن

To mow grass is to cut it to make it very short.  
I mow our lawn every weekend.

**Outlaw** جانی فراری، تبه‌کار فراری، قانون‌شکن حرفه‌ای، یاغی، شرور

An outlaw is a criminal who hides from the police.  
The police passed out posters of the outlaw to all the people.

## Prospect

انتظار، امیدواری، نوید، چشم‌به‌راهی، چشمداشت، امید

A prospect is a possibility that something will happen.

He wakes up every morning with the prospect of having a good day.

## Purse

(زنانه) کیف‌دستی، کیف، کیف پول

A purse is a bag where women keep money, makeup and keys.

My sister likes to buy designer purses.

## Rod

میله. عصا، چوب، ترکه

A rod is a thin stick made of wood or metal.

I bought a new fishing rod to use while on vacation.

## Seldom

به‌ندرت، گهگاه، ندرتاً، کم - نادر

If something seldom happens, it doesn't happen very often.

It seldom rains in southern Arizona.

## Shave

(ریش، مو) تراشیدن، زدن، اصلاح کردن

To shave means to cut the hairs on your face with a sharp tool.

My father shaves his face every day because he doesn't want a beard.

## Terrified

وحشت‌زده، ترسیده، مرعوب

If you are terrified, you are extremely scared.

When I saw the ghost, I was absolutely terrified!

## Wizard

جادوگر، ساحر، طلسم‌گر، افسونگر - حکیم، دانشمند

A wizard is a man who can do magic.

The wizard made gold fall from the sky.

# Lesson 24

## Baggage

باروبنه، اسباب سفر، چمدان (ها)، جامه‌دان (ها)

Baggage is the set of bags that people take with them when they travel.  
I'm taking several pieces of baggage with me on vacation.

## Bulb

حباب (لامپ، چراغ و ...)

A bulb is the glass part of an electric light.  
I had to change the light bulb in my bedroom.

## Bundle

دسته، بقیچه، بسته، پشته

A bundle is a number of things that are tied together.  
I was shocked when he showed me a bundle of money.

## Cattle

حیوانات اهلی روستایی (مانند گاو، گوسفند و اسب)، چهارپا، دام‌ها، رمه، احشام

Cattle are cows and bulls, especially on a farm.  
The rancher's cattle were eating the grass in the field.

## Flee

(از خطر) فرار کردن، گریختن، در رفتن، احتراز کردن، دوری کردن

To flee means to run away from trouble or danger.  
The crowd of men tried to flee from the danger.

## Graze

چریدن، چراندن، چرا کردن

To graze means to eat grass.  
The cows grazed in the field.

## **Greed**

حرص، فزون خواهی، طمع، آز، آزمندی

Greed is a desire to have more than the things that you need.  
She ate all the cookies out of her greed.

## **Herd**

گله، رمه

A herd is a large group of the same type of animals that live together.  
The herd of cows moved slowly across the ranch.

## **Initiate**

راه انداختن، آغاز کردن، پای پیش نهادن، شروع کردن

To initiate something means to start it.  
You have to turn the switch on to initiate the computer system.

## **Lane**

باریک راه، کوره راه، پس کوچه، کوچه، کوی

A lane is a small road.  
The lane passes directly in front of our house.

## **Nerve**

دل و جرئت، دلیری، شهامت – (کالبدشناسی) پی، عصب

Nerve is bravery or the belief that you can do something.  
He has the nerve to think that he can actually wrestle with a lion.

## **Optimist**

خوش بین

An optimist is somebody who sees the good parts of a situation.  
Even though he has physical problems, my brother is an optimist.

## **Parade**

رژه، سان

A parade is a celebration when groups of people walk in the same direction.  
There were many marching bands in the spring parade.

**Pave** آسفالت کردن، سنگفرش کردن، فرش کردن (جاده، خیابان و ... با سنگ یا آسفالت)

To pave the ground is to lay material on it to make it easier to walk or drive on.  
The path was paved with yellow bricks.

**Phantom**

روح، شبح - لولو، هیولا، دیو، مترسک

A phantom is a ghost or spirit.  
A scary phantom appeared from out of the darkness.

**Portable**

قابل حمل، دستی، سفری، سبک

Something that is portable is able to be moved or carried easily.  
Since computers are portable, people can use them anywhere.

**Poster**

پوستر، عکس دیواری

A poster is a written announcement that is used to advertise something.  
I saw a poster about a free concert in the park.

**Scratch**

خاراندن، خارش دادن - (با آلت تیز یا زبر) خراشیدن، خراش انداختن، چنگ زدن

To scratch is to make small cuts with a claw or fingernail.  
I used a stick to scratch my back.

**Symphony**

(موسیقی) سمفونی، قطعه‌ی طولانی موسیقی

A symphony is a long piece of music performed by many musicians.  
Alex, a violin player, has always dreamt of playing a symphony.

**Widow**

بیوه، بیوه‌زن، شوهرمرده

A widow is a woman whose husband has died.  
The widow had no children and was very lonely.

# Lesson 25

## Circulate

پراکنده شدن یا کردن، پخش کردن، منتشر کردن - دور زدن

To circulate something is to spread it quickly.

The fan helped to circulate cool air through the room.

## Consequent

ناشی از، پیامد، پی آیند، نتیجه، برآیند، متعاقب

Consequent means happening because of a different situation.

Her consequent rash came after she touched the poison ivy.

## Derive

مشتق شدن، ناشی شدن، استنباط کردن، استنتاج کردن - (واژه) ریشه‌یابی کردن

To derive something from another source means to get it from that thing.

Red's nickname was derived from the color of her hair.

## Drown

غرق شدن، غرق کردن، (در آب) خفه شدن

To drown is to die from not being able to breathe underwater.

He would have drowned if the sailors would not have rescued him.

## Dynasty

(پادشاهان) سلسله، خاندان، آل - دوران حکمروایی یک سلسله یا خاندان

A dynasty is a series of rulers who are all from the same family.

The ancient Egyptians had a dynasty that lasted for many years.

## Fraction

تکه، بخش، خرده

A fraction is a small part of something.

Only a fraction of the cake was gone.



## Frost

برفک، شبنم یخزده، سرما ریزه

Frost is a white layer of ice that forms during very cold weather.  
In the morning, the trees were all covered with frost.

## Illusion

وهم، توهم، کژ انگاشت – خیال باطل، تصور باطل، پوچ اندیشه

An illusion is something that looks real, but doesn't actually exist.  
Some pictures create an illusion for the eyes.

## Invade

تجاوز (نظامی) کردن، مورد تاخت و تاز قرار دادن، هجوم بردن

To invade is to take over a place by force.  
The enemy forces tried to invade our country through the air.

## Lieutenant

(ارتش) ستوان، (نیروی دریایی) ناوبان یکم – دستیار، معاون

A lieutenant is a rank in the military or police, or a person with that rank.  
The lieutenant was a good leader, and his soldiers respected him.

## Marine

آبزی، دریایی، بحری، وابسته به دریا و اقیانوس

The word marine describes something related to the sea.  
A healthy ocean is full of marine animals.

## Merit

شایستگی، استحقاق، سزاواری – ارزش، نیکویی، خوبی

The merit of something or someone is their good qualities.  
The actor received an award for his merits in the movie.

## Navy

نیروی دریایی، قوای بحریه

A navy is the part of a country's military that fights at sea.  
My country is known for our strong navy.

## Polar

قطبی، شمالگانی، جنوبگانی، وابسته به قطب شمال یا جنوب

Polar relates to the cold places on Earth's north and south ends.  
Only a few people live in the Earth's northern polar region.

## Ray

اشعه، (نور) پرتو، رخس

A ray is a line of light that comes from a bright object.  
The sun's warm rays covered the beach.

## Resign

استعفا دادن، کناره‌گیری کردن، مستعفی شدن - چشم پوشیدن، دست برداشتن

To resign means to quit a job.  
After I officially resigned from work, I said goodbye to my boss.

## Suicide

خودکشی، انتحار

Suicide is the act of killing oneself.  
Some people feel so sad that they think suicide is the only answer.

## Tremble

(در اثر سرما، ترس، اضطراب و ...) لرزیدن، لرزش داشتن، رعشه داشتن

To tremble is to shake as a result of cold weather.  
Harry was not used to the cold, so he trembled most of the day.

## Underlying

نهفته، واقعی، نهانی - بنیادین، زیر بنایی، بنیادی

When something is underlying, it is a hidden cause of something else.  
Her underlying fear of flying reduced her traveling options.

## Via

به‌وسیله، توسط، با - از راه، از طریق، از

To travel via something means to travel through or using something  
We arrived in the city from the airport via the train.

# Lesson 26

**Alter** (جزئیات ولی نه کلیات را) عوض کردن، تغییر دادن، دست کاری کردن، دگروار کردن

To alter something means to make a small change to it.

I altered the color of my nails to match my hair.

**Aside**

در یک کنار، به یک طرف، کنار

If someone stands aside, they are on or to one side.

The man stood aside and opened the door for me.

**Autumn**

پاییز، خزان، برگ ریزان

Autumn is the season of the year between summer and winter.

I love when the leaves fall in autumn because I can play in them.

**Blend**

مخلوط کردن، قاتی کردن، آمیختن

To blend is to mix two or more things together so that they become one thing

My wife blended together all of the ingredients to make a delicious stew.

**Collapse**

فروریختن، درهم پاشیدن، فروپاشیدن، رمبیدن، سقوط کردن، نقش بر زمین شدن

To collapse is to fall down suddenly.

The tree collapsed right in front of our house.

**Crush**

له شدن، خرد کردن، آرد شدن، درهم کوفتن، چپاندن

To crush something is to press it together so its shape is destroyed.

Selena's new car was crushed when something fell on top of it.

## Curve

در مسیر منحنی حرکت کردن، قوس زدن، دور زدن - منحنی، قوس، نیم‌دایره

To curve is to move in a line that bends and does not go straight.

The road curves to the left and to the right.

## Disgusting

منزجرکننده، مشمئزکننده، دل به هم زدن، نفرت‌انگیز

If something is disgusting, it is very unpleasant.

After running all day, Greg's feet had a disgusting odor.

## Drain

لوله زهکشی، لوله، لوله فاضلاب، آب رو، ناودان، راه‌آب

A drain is a pipe that carries away water from a building, such as in a kitchen.

The water in the sink goes down the drain as you wash your hands.

## Embrace

در آغوش گرفتن، در بغل گرفتن، بغل کردن

To embrace is to hug.

When they saw each other again, the happy couple embraced.

## Envy

حسرت داشتن، غبطه خوردن، حسادت کردن، حسد ورزیدن

To envy someone is to wish that you had something that they have.

Sally envied the happy couple.

## Fireworks

آتش‌بازی

Fireworks are objects that create colored lights when they are lit.

The display of fireworks was so beautiful.

## Flour

آرد، پودر (گیاهانی مانند گندم، جو و ...)

Flour is a powder made from plants that is used to make foods like bread.

I wanted to bake a pie, but I needed flour.

## Fuse

(بمب، دینامیت و ...) فتیله، چاشنی، ماسوره انفجاری

A fuse is a string that you light on fireworks to make them explode.  
The boy lit the fuse on the rocket and waited for it to burst in the sky.

## Ginger

زنجبیل، ریشه زنجبیل

Ginger is a spice from the root of a plant. It tastes spicy and sweet.  
Ginger is a common ingredient in many dishes from India.

## Jealous

حسود، رشک بر

If you are jealous, you think someone might take something from you.  
Miriam was jealous because Sue was paying too much attention to Jim.

## Paste

خمیر شیرینی، هر شیرینی یا آب نبات ژله مانند

A paste is a thick and smooth substance.  
My son needed some paste for a school project.

## Receipt

(ورقه) رسید، اعلام وصول - دریافت، وصول

A receipt is a paper that proves that something was received or bought.  
After looking at my receipt, I realized that I had spent too much money.

## Wipe

(با مالیدن پارچه و ...) پاک کردن، خشک کردن

To wipe something is to slide a piece of cloth over it to clean it.  
She wiped the dust from the windows.

## Wire

سیم، مفتول

A wire is a thin string made out of metal.  
The wires were connected to towers that brought electricity to the city.

# Lesson 27

## Acknowledge

اقرار کردن، اذعان کردن، اعتراف کردن، تصدیق کردن

If you acknowledge something, you accept that it is true or that it exists.  
The teacher acknowledged that the young student was hungry.

## Ambassador

سفیر، ایلچی، فرستاده - نماینده یا مأمور رسمی، پیک

An ambassador is a government worker who works in another country.  
The ambassador from Korea was in charge of the conference.

## Blonde

بور، (انگلیس) مرد یا زن موطلایی - (آمریکا) زن موطلایی (مرد موطلایی: blond)

If someone is a blonde, they have light-colored hair.  
My cousin is different from me. She is a blonde with blue eyes.

## Conquer

(جنگ) تسخیر کردن، فتح کردن، چیره شدن، غلبه کردن، پیروز شدن بر

To conquer a country means to attack and take control of it.  
The soldiers were trying to conquer the world.

## Drag

کشاندن، چیز سنگینی که روی زمین کشیده می شود، کشیدن، به زور کشیدن

To drag something means to pull it across the ground.  
The dog was dragging his owner down the street.

## Exaggerate

اغراق گفتن، غلو کردن، مبالغه کردن، گنده گویی کردن، بزرگ نمایاندن

To exaggerate is to say that something is bigger or better than it really is.  
Jimmy wasn't exaggerating about the seriousness of his injury.

## Heritage

میراث، یادگار، ماندمان

Heritage is the collection of features of a society, such as language and religion.  
Teepees are part of the heritage of the American Indians of the plains.

## Insult

توهین کردن، اهانت کردن

To insult someone is to say things that will hurt their feelings.  
The girls insulted each other all afternoon.

## Meanwhile

ضمناً، در ضمن

Meanwhile means until something happens or while something is happening  
He wants to be a doctor in the future, but meanwhile, he works a regular job.

## Necklace

گردن بند، گلوبند، سینه ریز

A necklace is a piece of Jewelry that people wear around their necks.  
Joyce received a lovely pearl necklace for her wedding anniversary.

## Noble

نجیب زاده، اشرافی، اشراف زاده، بزرگ زاده – (شخص) ارجمند، شریف، بزرگوار

A noble is a rich and powerful person.  
The Queen invited a noble from a nearby country to dinner.

## Precious

ارزشمند، ارزنده، بالارزش – گران بها، گران، پرقیمت، قیمتی

When something is precious, it is valuable and important.  
In a desert, water can be more precious than money.

## Prejudice

پیش داوری (معمولاً پیش داوری منفی)، نظر منفی

A prejudice is an unfair opinion about someone before you get to know them.  
The company's rules against gender prejudice must be enforced.

## Rumor

شایعه، چُو

A rumor is a story that may not be true.

Carla was spreading rumors around the office.

## Sin

گناه، معصیت

A sin is something that is wrong for religious reasons.

Taking something that doesn't belong to you is a sin.

## Spectacle

منظره، صحنه تماشایی، چشم‌انداز، دورنما

A spectacle is an amazing sight.

Niagara Falls is quite a spectacle.

## Stack

توده، انباشته، کپه، خرمن، پشته

A stack is a pile of different things.

There was a stack of paperwork on his desk to complete.

## Suspicious

بدگمان، دارای سوطن، شکاک، ظنین

If someone is suspicious of someone else, they do not trust that person.

Dad was suspicious of the caller on the line.

## Tin

قلع (عنصر فلزی و نقره‌ای رنگ و بلورین)، قوطی حلبی

Tin is a cheap white metal.

Soup is a common food that is often sold in tin cans.

## Vase

گلدان، ظرف زینتی

A vase is an attractive container where people keep flowers.

The vase was filled with such lovely flowers



# Lesson 28

## Ache

درد کردن، درد داشتن

If something aches, it hurts.

Mindy's head ached because she bumped it against the wall.

## Arctic

شمالگان، شمالگانی، وابسته به قطب شمال

If something is arctic, it is from far north near the North Pole.

It is cold when the arctic winds blow.

## Canal

آبراه، آبراهه، کانال

A canal is a path for water to travel through.

The city of Venice, Italy, has many canals.

## Chemist

شیمیدان، دانشمند شیمی، شیمیست

A chemist is a scientist who works with chemicals.

My mother is a successful chemist who helps invent new products.

## Chill

سرما، سوز، خنکی، (هوا) سرد، سوز دار، چایمان

A chill is a feeling of cold.

The chill from the cold wind made Bill shiver.

## Congress

پارلمان، مجلس شورا

Congress is a group of leaders in a government.

Congress makes laws for people to follow.

## Dairy

لبنیات، شیری

If something is dairy, it is made from milk.  
Things like milk and cheese are dairy foods.

## Descend

پایین رفتن، نزول کردن، فرود آمدن، به زیر رفتن، سیر نزولی کردن، هبوط کردن

To descend is to go downward.  
I descended the stairs to get out of the building.

## Grocer

خواربارفروش، فروشنده، بقال

A grocer is a person who sells food.  
Our grocer, Mr. Smith, is a very kind man.

## Hesitate

درنگ کردن، دو دل بودن، مردد بودن، این دست و آن دست کردن

To hesitate is to wait for a short time before doing something.  
He hesitated for a moment before he decided which choice to make.

## Institution

موسسه، بنیاد، سازمان، نهاد

An institution is an organization that works to help a city or group of people.  
Banks are vital institutions that businesses and people use every day.

## Jog

(با قدم آهسته) دویدن، دواندن، یورتمه رفتن

To jog is to run slowly.  
He jogs every day so he can be healthier.

## Merchant

بازرگان، تاجر، سوداگر، کاسب، پیشه‌ور، معامله‌گر

A merchant is a person who sells things.  
The merchant was selling used cars.

## Poke

سیخونک زدن، سقلمه زدن، ضربه زدن (با آرنج یا هر چیز مشابه آن)

To poke something is to push it with your finger.

I poked my finger on a thumb tack.

## Postpone

به تعویق انداختن، به بعد موکول کردن، عقب انداختن

To postpone something is to make it happen later than planned.

They postponed the meeting until Elena arrived.

## Splash

پاشیدن - شلپ شلوپ کردن، شلپ شلپ کردن - پخش کردن، پراکنده کردن

When a liquid splashes, it bursts and hits something.

Some green paint splashed upon the floor.

## Stubborn

سرسخت، مصمم، یک‌دنده، لجوج، لجباز، خودرأی - مقاوم، دیرپای، پیگیر

If people are stubborn, they don't change their minds easily.

Both of my parents are stubborn. They never give in to each other.

## Suburb

شهرک، حومه (شهر)

A suburb is a small part of a large city.

I grew up in the suburbs only a few minutes outside of the city.

## Tide

جزر و مد، کشند

The tide is the level of the water in the sea.

The tide continued to crawl upon the beach little by little.

## Tragedy

تراژدی، سوگ نمایش، نمایش غم‌انگیز

A tragedy is a very sad event.

It was a tragedy when his house was struck by lightning and burned.

# Lesson 29

## Bomb

بمب

A bomb is an object that explodes and destroys large areas.  
The bomb will destroy anything that is near.

## Certificate

گواهی، سند، گواهینامه، پروانه، تصدیق، شهادتنامه، جواز

A certificate is a document that says that something is true or happened.  
I was given a certificate after completing the computer course.

## Circumstance

وضعیت، شرایط، مقتضیات، موقعیت – پیشامد، رویداد، واقعه، واقعیت

A circumstance is an event that makes a situation what it is.  
There were many circumstances behind their success like hard work.

## Coffin

تابوت

A coffin is a box used to bury dead people.  
When a person passes away, they are usually buried inside of a coffin.

## Cope

(با: with) از پس (چیزی یا کسی) برآمدن، از عهده برآمدن، حریف شدن، چیره شدن

To cope with a difficult or stressful situation means to deal with it.  
He copes with work stress by exercising three or four times a week.

## Criticism

انتقاد، نکوهش، عیبجویی، خرده گیری، نکوهشگری

Criticism is the act of saying that you don't like or approve of something.  
She had a lot of criticism about their new plan.

## Devastate

(کاملاً) خراب کردن، با خاک یکسان کردن، ویران کردن

To devastate something means to completely destroy it.

The entire wall was devastated.

## Frown

اخم کردن، ابرو در هم کشیدن، سگرمه در هم کشیدن، با بی میلی نگاه کردن به

To frown is to make an unhappy look with your face.

Melissa frowned when she found out that the party had been cancelled.

## Gaze

خیره نگریستن، زلزل نگاه کردن، نگاه ممتد کردن، چشم دوختن

To gaze at something means to look at it for a long time.

We used a telescope to gaze at the stars for over an hour.

## Glance

نظر اجمالی کردن، به سرعت نگاه کردن، از مدنظر گذراندن، چشم بر هم زدن

To glance at something means to look at it quickly.

She glanced behind her to see if he was looking at her.

## Grief

سوگ، اندوه، غم، حزن شدید، ماتم

Grief is the feeling of deep sadness, usually when a person dies.

The grief caused by losing her parents was very difficult for her.

## Groom

داماد (عروس و داماد)

A groom is a man who is going to be married.

The groom looked happy as he walked with his new wife.

## License

جواز، گواهینامه، پروانه، تصدیق

A license is an official document that gives one permission to do something.

In the United States you need a driver's license to drive legally.

## Microscope

میکروسکوپ، ریزبین

A microscope is a device that makes small objects look bigger.  
Germs cannot be seen without a microscope.

## Nuclear

هسته‌ای، اتمی

When something is nuclear, it relates to the division or joining of atoms.  
Nuclear power plants provide inexpensive energy to cities.

## Portray

مصور کردن، (با تصویر) شرح دادن، وصف کردن - تصویر کردن، (رخساره) کشیدن

To portray something means to describe it or show it in a picture.  
Her picture portrayed the house she grew up in when she was little.

## Rotate

(در مسیر دایره‌ای) چرخیدن، چرخاندن، دور گرداندن

To rotate something means to turn it around in a circle.  
An airplane's propellers rotate quickly to help it fly.

## Souvenir

سوغات، ارمغان، یادگاری، ره‌آورد

A souvenir is something you buy to remind you of a place or event.  
I bought a Russian doll as a souvenir from my trip to Moscow.

## Submarine

زیردریایی (کشتی)

A submarine is a boat that can go underwater for long periods of time.  
The submarine dove under the sea so the enemy couldn't see it.

## Trace

ردیابی کردن، پی‌جویی کردن، دنبال کردن، ردپای کسی (حیوانی) را گرفتن

To trace something means to follow over it with the eyes or a finger  
He traced over the graph with his finger.

# Lesson 30

## Appliance

وسيله، دستگاه، اسباب برقی خانگی

An appliance is a piece of equipment used for jobs in the home.  
Many homes have appliances like ovens, toasters and refrigerators.

## Basin

تشت، تشتک، لگن، سینک (ظرف شویی)

A basin is large bowl for washing things. A sink is sometimes called a basin.  
She filled the basin with water and washed her face.

## Broom

جاروب، جارو

A broom is a brush with a long handle used for cleaning floors.  
My father usually uses a broom to sweep away dust in the basement.

## Caterpillar

(جانورشناسی) لارو، غنچ، غوزه کرم، کرم حشره

A caterpillar is a small insect that looks like a worm and eats plants.  
After eating a lot of leaves, caterpillars change into butterflies.

## Cupboard

کابینت، جاذرفی، ظرف دان، قفسه

A cupboard is a piece of furniture that is used to store food or household item  
We put all of our dishes and food in the cupboards.

## Delicate

ظریف، لطیف، نازک، نرم - زود شکن، زود آسیب، آسیب پذیر، حساس، نرم دل

If something or someone is delicate, they are easy to break or harm.  
You should hold the baby carefully because she's very delicate.

## Emerge

پدیدار شدن، به چشم خوردن، نمایان شدن - هستی یافتن، تکوین یافتن

To emerge from something means to come out of it.

The hand suddenly emerged from the grave.

## Handicap

معلولیت، نارسایی (بدنی یا روانی)، نقص (جسمی یا عقلی)

A handicap is a condition that limits someone's mental or physical abilities.

Joe has a slight handicap, so he uses a walker to get around.

## Hook

قلاب، چنگک

A hook is a sharp curved piece of metal used for catching or holding things.

The fish went after the sharp hook.

## Hop

ورجه‌وورجه کردن، با جهش حرکت کردن، لی‌لی کردن، جهیدن

To hop means to jump a short distance.

The kangaroo quickly hopped away from danger.

## Laundry

لباس‌های شستنی، لباس‌ها و ملافه‌ها و ... که باید شسته شود (یا شده است)

Laundry is clothes that have been or need to be washed.

He folded the dean laundry and put the dirty laundry in a basket.

## Pursue

تعقیب کردن، دنبال رفتن، پیگرد کردن، رد (کسی) رفتن، دنبال کسی گذاشتن

To pursue someone or something is to chase or follow them.

The mother pursued her young child down the hill.

## Reluctant

بی‌میل، روی‌گردان، بیزار

If someone is reluctant, they do not want to do something.

She was reluctant to eat the meager breakfast.



## Sleeve

آستین (لباس)

Sleeves are the part of a shirt where your arms go.

Ryan bought a new shirt with long sleeves to keep his arms warm.

## Spine

ستون فقرات، استخوان پشت، ستون مهره

The spine is the bone that runs up and down the middle of the back.

Our spine helps us to stand up nice and straight.

## Stain

لکه، لک، چرک

A stain is a dirty mark that is difficult to clean.

He had a red stain on the collar of his shirt.

## Strip

قطعه (باریک و دراز)، تکه، باریکه، رشته، نوار، تسمه

A strip is a long, narrow piece of material or land.

He had long strips of film that held images of his trip abroad.

## Swear

سوگند خوردن، قسم خوردن، قول شرف دادن، عهد کردن

To swear means to promise to do something.

I will put my hand on the Bible and swear to do my best for the country.

## Swing

تاب دادن، پس و پیش بردن، نوسان دادن، قوس وار حرکت کردن یا دادن

To swing something means to move it back and forth or from side to side.

He can swing a golf club very powerfully.

## Utilize

به کار بردن، مورد استفاده قرار دادن، به کار گرفتن، به کار زدن

To utilize something means to use it for a specific purpose

They utilized a pair of scissors to cut the ribbon.